

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

نامر

به ضمیمه:

بخش‌هایی از کتاب سفریت‌زیرا حضرت ابراهیم نبی

فهرست مطالب



۷	معرفی کتاب
۱۵	بخش‌هایی از کتاب سفر یتزیرا
۱۵	حضرت ابراهیم نبی
۱۶	بخش اول
۱۹	بخش دوم
۲۱	بخش سوم
۲۳	فصل اول: فشارهای زندگی
۲۴	دوران باستانی تاریخ بشر
۴۲	مفهوم خودپرستی
۵۷	سده‌های میانه تاریخ بشر
۶۸	دوران نوین بشری
۷۱	فصل دوم: ناجی
۷۴	خواست بخشش و نوع دوستی

۷۷	کارکرد خواست بخشش
۸۵	طبیعت یا خالق؟
۹۱.....	دنیایی در آمیخته با خواست بخشش
۱۰۴	آدم و حوا
۱۱۳	صحبت‌های پایانی

معرفی کتاب



کتاب ناجی سعی در ترسیم دنیایی ایده‌آل برای
بشریت و ارائه راهکارهای عملی برای رسیدن به چنین
دنیایی را دارد. ما انسان‌ها به طور تقریبی از ابتدای
شروع زندگی اجتماعی خودمان دارای اصطکاک‌ها
و تنש‌های بی‌شماری در میان خود بوده‌ایم و به
نسبت این تنش‌ها، حالت‌های ترس، نامیدی و
نهایی را تجربه کرده‌ایم. حالاتی که در آن احساس
کردیم، جلوگیری از سختی‌ها و فشارهایی که طبیعت
یا خداوند به سمت ما می‌فرستد از عهده ما خارج
است و قوی‌تر از آن هستند که ما انسان‌های عادی
بتوانیم جلوی بروز آنها را بگیریم، بنابراین همین امر
باعث ایجاد نیازی در ما شد تا فردی یا چیزی را

طلب کنیم که قدرتی بالاتر از حالات معمولی انسانی دارد و می‌تواند از این تنش‌ها، آسیب‌ها و ناآرامی‌ها بکاهد و این حالات پدیدآورنده کلمه ناجی در طبیعت انسانی ما شد.

این کتاب سعی در باز کردن مفهوم ناجی دارد و اینکه آیا واقعاً مشکلات و بدی‌های روزگار قابل جلوگیری است، و اگر اینطور است ناجی کیست یا چه چیزی است و چطور می‌تواند به ما در این دنیای به ظاهر پر از درد و اندوه کمک کند تا بتوانیم به کمال، شادی و خوشبختی برسیم.

در قسمت اول کتاب سعی در بررسی زندگی انسانی از ابتدای تاریخ تا به امروز از دیدگاه فشارها و سختی‌های زندگی بشری داریم، و به این سؤال پاسخ خواهیم داد چگونه است هرچه از تاریخ بشر می‌گذرد ما درد و رنج بیشتری را احساس می‌کنیم و به چه دلیل با اینکه هرچه تکنولوژی و رفاه زندگی برای ما بیشتر شده است اما احساس پوچی و سختی همچنان چون سایه با ما است و حتی بیشتر از قبل آن را احساس می‌کنیم. چرا بعضی از انسان‌ها دارای زندگی شاد و

مرفه‌ی می‌باشد و به راحتی زندگی می‌کنند اما بعضی از ما در مسیر زندگیمان تمام فشارها، مصیبت‌ها و افسرده‌گی‌ها و... را باید متحمل شویم.

چرا جوانان و نوجوانان ما دیگر از چیزهایی که پدران و مادرانشان در گذشته از آن لذت می‌بردند دیگر لذت نمی‌برند و گویی چیز دیگری از زندگی می‌خواهند و سرکش شده‌اند. در کشورهایی که رفاه به اوج خودش می‌رسد و همه چیز برای مردمش فراهم است باز هم چرا مردمشان از زندگی ناراضی هستند حتی در اکثر مواقع بیشترین میزان خودکشی در همین کشورهای است. در نقطه دیگری از دنیا کشورهایی هستند که در آنها، فقر، جنگ و بی‌عدالتی بیداد می‌کند. براستی این چه عدالتی است، پس چه چیزی قرار است ما را شاد کند. وقتی به ما رفاه می‌دهند غمگینیم، وقتی که در رنج هم هستیم باز هم غمگینیم. این چه توازنی است، چرا انسان در طول تاریخ اینگونه درگیر و در جنگ زندگی است. بشر برای خودش و برای جامعه خودش براستی بدنیال چیست و یک سؤال کلی‌تر! "معنای زندگی چیست".

پیامبران و بزرگان و اندیشمندان تاریخ برای چه آمدند، آیا حرف‌ها و رهنمودهای آنها برای ما بیهوده بوده است، یا آنکه دروغ بوده است، اگر درست بوده است پس چرا به ما کمکی نکرده است و هر روز دنیا وضعش بدتر از روز قبل می‌شود. دلیل آن همه جنگ، خونریزی و ناعدالتی‌ها که به اسم دین‌ها، مکتب‌ها یا ایدئولوژی‌ها ریخته شد چه بود. آیا واقعاً آن کسانی که چنین چیزهایی را برای بشریت آوردند خود خواستار چنین چیزهایی بودند.

۱۰

۱۰

در قسمت دوم کتاب به تشریح کلمه ناجی خواهیم پرداخت اینکه ناجی اصلاً کیست یا چه چیزی است و چگونه قرار است به کمک ما بباید، آیا ناجی بطور کلی اصلاً حقیقت دارد و اینکه روند تأثیرگذاری و کارکرد ناجی در صورت حقیقت داشتن آن برای بشریت به چه صورت می‌باشد.

در مورد نحوه نجات جامعه بشری از بحران‌های کنونی و به سعادت رساندن و خوشبخت ساختن آن جامعه صحبت خواهیم کرد. یاد خواهیم گرفت اینکه در گوشه‌ای بنشینیم و فکر کنیم فردی آسمانی

•

خواهد آمد و همه چیز را درست خواهد کرد اشتباه است. البته مطمئن‌اً فرد یا افرادی خواهند آمد که شروع‌کننده این مسیر، آن هم بصورت درستش خواهند بود اما این نجات و به سعادت رساندن به کاری جمعی و گروهی نیاز دارد مخصوصاً در بدن تأثیرگذار و فعال اجتماع.

البته در طول تاریخ بسیار سیستم‌ها و روش‌ها خلق و ارائه شدند و همه آنها ادعای متحول کردن و درست کردن سیستم بشری را داشتند اما متأسفانه در دنیا امروز همه آنها به نحوی به بن بست رسیده‌اند. اگر به پشت سر خودمان نگاه کنیم می‌بینیم در این روند هزاران سال زندگی بشر راهکارهای گوناگونی مانند: دین، عرفان، دموکراسی، کمونیست و... را امتحان کرده‌ایم، و براستی امروز کدام یک از آنها حال درونی ما و حال اجتماعی ما را خوب کرده است. کدام یک، انسان را از بحران‌های روزافزون و سیاهی‌ها و افسرده‌گی‌ها و پوچی‌ها نجات داده است.

کجاست آن نجات‌دهنده، کجاست آن خردی که بتوان از طریق آن از این روند رنج و فشار روزافزون رها

شد. چطور می‌شود دنیایی ساخت که در آن هر روز که می‌آید از بار فشارها کاسته شود نه آنکه بالعکس به آن اضافه بشود. به چه سیستمی می‌توان دست یافت تا بتوان از طریق آن انسان را به آن جلال و شکوه قبل از "گناه چشیدن سبب درخت دانش" بازگرداند.

چگونه می‌توان انسان را به عنوان اشرف مخلوقات در جایگاه واقعیش قرار داد و موجودات انسانی را به واقع، تبدیل به "آدم" کرد، یعنی موجودی که فقط برای رفع خواستهای پست و پوچش زنده نیست، بلکه برای رفاه و شادمانی کل بشر و تمام همنوعانش زندگی می‌کند و به معنای واقعی کلمه یک "آدم" است و تمام طبیعت و خداوند از او رضایتمند و شادمان است. چگونه می‌توان انسان‌ها را از این خواستهای پوچ و تهی و به بن بست رسیده فیزیکی بالاتر برده و به دنیاهای دیگر هدایت کرد. دنیاهایی که در آن انسان‌ها، خواستها و حالاتی جدید از وجود و خلقت را کشف خواهند کرد. انسان وقتی از بند قفس و زندانی که برای خود

ساخته است رها می‌شود و به جای آنکه تمام لحظاتش را برای ارضا خواسته‌های خودش سپری کند به سمت نیکی کردن و ارضا خواسته‌های بشریت قدم برمی‌دارد، ناگهان وارد دنیای جدید، بزرگ و بینهایتی می‌شود که در آن خواسته‌ها و تجربیات بسیار جدید و شگفت‌انگیزی را کشف خواهد کرد.

ما در این کتاب در مورد تمام این چیزها صحبت خواهیم کرد و برای تمام اینها راهکارهای عملی و جامعی ارائه خواهیم کرد.

این کتاب را با نوشه‌های نورانی و پیربرکت ابراهیم بنی آغاز خواهیم کرد تا شاید قدرت این کلمات بر نوشه‌های این کتاب سرازیر شود.

بخش‌هایی از کتاب سفر یتزیرا

حضرت ابراهیم نبی

بخش اول



۱. نیروی الهی، فرمانروایی، قدرت، ابدیت و
وحدت خود را از طریق سی و دو مسیر پنهانی نور
نزولی مستقر کرد و خود را در سه قسمت پنهان
کرد: کتاب، راوی و داستان.
۲. ده سفیروت اختفای نیروی الهی در بیست و
دو ویژگی اصلی ظاهر می‌شود: سه نیروی ریشه،
هفت دوتایی و دوازده نیروی ساده.
۳. ده سفیروت پنهان با ده انگشت مطابقت
دارد: پنج در برابر پنج، آنها به طور هماهنگ عمل
می‌کنند، همانطور که اتحاد، بین آنها عمل می‌کند،
از طریق قدرت کلام وحی، و قدرت کلام پنهان.
۴. ده سفیروت مخفی: ۱۰ و ۹ خیر، ۱۰ و ۱۱ خیر.
این را با دستیابی به حکمت برتر درک کنید و

با درک و خردمند باشید. آنها را تجزیه و تحلیل و بررسی کنید، آنها را ترکیب و خلاصه کنید، قطعات جدا شده را به جای خود در الوهیت برگردانید.

۵. ده سفیروت نهان: آغاز و پایانی ندارند. خیر و شر آنها بی حد و حصر است. تعالی و پستی آنها بی نهایت است، اما یک نیروی الهی برای همیشه از بالا بر همه این خواص حاکم است.

۶. ده سفیروت مخفی: چشم اندازشان مانند رعد و برق است. هیچ زبانی نمی تواند آنها را به طور کامل توصیف کند، اما باید بارها و بارها درباره آنها بحث کرد. با تحلیل ناب گفتار خود، نیروی الهی را از طریق آنها تحقیق کنید.

۷. ده سفیروت نهان: پوشانیده و برق می زنند. پایان آنها در آغاز و آغاز آنها در پایان آنها مانند شعله ای در زغال سنگ فروزان است. سورور آنها یک نیروی الهی است و دیگری وجود ندارد. تنها از طریق اعمالش می توان آن را تعریف کرد.

۸. ده سفیروت پنهانی: دهانت را از گفتار و دلت را از فکر کردن بازدار. اگر لبهایت مشتاق گفتن

کلمات است و اگر دلтан مشتاق تفکر است به خود بیایید که نیروی الهی دست نیافتنی است.

۹. دو نیرو از یک می‌آیند و بیست و دو ویژگی اساسی را تشکیل می‌دهند: سه ویژگی ریشه، هفت دوتایی و دوازده ویژگی ساده. همه آنها با یک نور پر شده‌اند.

بخش دوم



۱. دو نیرو از یک می‌آیند و بیست و دو خاصیت اساسی را تشکیل می‌دهند: سه نیروی ریشه، هفت دوتایی و دوازده نیروی ساده. شالوده آنها کفه ترازوی شایستگی و کفه ترازوی مسئولیت است و زیان فرمان بین آنها تصمیم می‌گیرد.
۲. بیست و دو ویژگی اساسی: شریعت الهی آنها را حکاکی کرد، تراشید، وزن کرد و همه آنچه را که شکل گرفت و در آینده با آنها شکل خواهد گرفت را تغییر داد.
۳. بیست و دو ویژگی اساسی: شریعت الهی آنها را با صدا حک کرد و در نفس حک کرد و در پنج جا در دهان گذاشت: حلق، سقف دهان، زبان، دندان و لب.

۴. بیست و دو ویژگی اساسی: قانون الهی آنها را در یک دایره به عنوان ۲۳۱ دروازه قرار می‌دهد، صرف نظر از اینکه فرد از کجا شروع می‌کند و کجا می‌رود.

۵. با ترکیب هر یک از بیست و دو ویژگی با دیگران، وزن هر ترکیب، ۲۳۱ دروازه ایجاد شد و هر دروازه نام خود را گرفت.

۶. واقعیت از هیچ شکل گرفت و از نیستی به وجود آمد. هر بدن از بیست و دو خاصیت تشکیل شده است

بخش سوم



۱. سه نیروی ریشه‌ای: پایه و اساس آنها کفه ترازوی مسئولیت، کفه ترازوی شایستگی و زبان، حکم بین آنهاست.
۲. سه نیروی ریشه‌ای: آنها با شش خاصیت، کاملاً پنهان می‌شوند.
هوای (باد) و آب و آتش از آنها سرچشمه می‌گیرند.
ریشه نسل‌ها از آنها سرچشمه گرفته است.
۳. سه نیروی ریشه حکاکی شده، حک شده، وزن شده، جابجا شده و تشکیل سه نیروی ریشه دیگر:
سه نیروی در سال، سه در روح، نرو ماده.
۴. سه نیروی ریشه در جهان وجود دارد: هوا (باد)، آب و آتش. بهشت از آتش آفریده شده است، زمین از آب آفریده شده و هوا (باد) در

میان آنها حرکت می‌کند.

۵. سه نیروی ریشه در سال، گرما، سرما و آرامش است. گرما از آتش ایجاد می‌شود. سرما از آب و آرامش از هوایی (باد) که بین آنها حرکت می‌کند ایجاد می‌شود.

۶. سه نیروی ریشه در روح نر و ماده: سر، شکم و بدن. سر از آتش، شکم از آب و بدن از هوایی (باد) که بین آنها حرکت می‌کند.

۷. اولین نیرو از بیست و دو نیرو در هوا (باد) قرار گرفت و با keter ترکیب شد. یکی را به دیگری ملحق کرد و هوا را در جهان پدید آورد، در سال، آرامش، در روح جسم، مرد و زن

فصل اول:

فشارهای زندگی

دوران باستانی تاریخ بشر



اگر نخواهیم تاریخ بشر را به قسمت‌های متعدد زمانی تقسیم کنیم و یک دیدگاه کلی به آن داشته باشیم، می‌توانیم به سه بخش دوران باستان، قسمت‌های میانه و تاریخ امروزی بشر آن را تفکیک کنیم. در این دوره‌های جداگانه تاریخ، انسان‌ها از نظر فشارها و تجربیات زندگانی حالات مختلفی را طی کردند و آن به صورت صعودی برای آنها بوده است یعنی آنکه تجربیات به صورتی بود که در هر دوره شکلی جدید و پیچیده‌تر به خود می‌گرفت و در حالی که همان تجربه قبلی هم در آن محفوظ بود اما فشار و تجربه‌ای جدید و پیچیده‌تر از فشار قبلی هم به آن اضافه می‌شد.

همانطور که می‌دانید بشر، تاریخی باستانی از

خود دارد که همیشه برای ما اسرارآمیز و وهمآلود بوده است و جالب اینجاست که اتفاقات به وجود آمده در آن دوران هنوز هم تأثیر بسیار عمیقی در زندگی ما انسانها دارد، مانند بوجود آمدن ادیان، به وجود آمدن عرفان‌های مختلف و همینطور پایه و اساس بسیاری از علوم و تفکراتی که ما امروز دنباله روی آنها هستیم، در آن دوران شروع به شکل گیری کرده است. حتی شخصیت‌های آن دوران هم بسیار شگفت‌انگیز و اسرارآمیز هستند و هنوز هم ما را حیرت‌زده می‌کنند، بزرگانی چون ابراهیم پیامبر، محمد پیامبر، عیسی پیامبر، موسی پیامبر، سocrates، گوتاما بوذا و بزرگانی دیگر در تمام نقاط جهان که پایه و اساس تفکرات مختلفی را در سرتاسر دنیا بنا نهادند که از آن جمله می‌توان به اسلام، مسیحیت، یهودیت و نیز عرفان‌ها و آموزه‌هایی چون شمنیسم، هندوئیسم، صوفیسم و غیره اشاره کرد.

اما چیزی که برای ما در این کتاب مهم است بررسی فشارها و تنش‌های آن زمان جامعه انسانی است، ناملایمتی‌هایی که وجود و ظهور چنین

افرادی را در آن دوران سبب شد، تا بتوانند از بار چنین فشارهایی بکاهند و رهنمودهایی کاربردی برای بشر در گیرودار سختی‌های آن دوران ارائه کنند. مطمئناً چیزی، آن افراد را واداشت تا راححل و راهکاری را برای بشر ارائه کنند و آن هم دیدن و حس کردن سقوط انسان‌ها و نسلشان در دام خودپرسی و ورطه نابودی و سیاهی بود. مثال معروفی وجود دارد که در آن گفته می‌شود وقتی خداوند دردی را می‌دهد درمان آن را هم می‌دهد، آن انسان‌ها در آن زمان مانند همان درمان دردهای بشری بودند. آنها فرستاده شدند تا کمی از دردهای جامعه خود را بکاهند اما متأسفانه خودخواهی و شیطنت انسان در حدی زیاد بود که بعد از مدتی آن درمان‌ها را هم به بدترین دردها تبدیل کرد.

من به شخصه معتقدم هر چیز که توسط طبیعت و انسان‌ها به ما داده شده است هدفی داشته است و اگر به درستی به آن رجوع و عمق آنرا درک کنیم می‌توانیم بهترین استفاده‌ها را از آن داشته باشیم. همانطور که در ادامه کتاب به آن اشاره خواهم کرد اگر انسان‌ها قرار است در یک

کار جمعی بهم بپیوندد و جهانی مملو از هارمونی و تعادل را با هم تشکیل دهند، پس مسلماً فرهنگ‌ها، باورها و اعتقادهای آن‌ها هم با هم به صورت درست و مثبتش درآمیخته خواهد شد. یعنی هرچیزی که در باورها و اعتقادهای انسان‌ها که به نسبت وضعیت جامعه امروز ما به آن نیاز است، از آن استفاده می‌کنیم و در راه سعادت بشر آنرا به کار می‌گیریم و اگر چیزی از آن کارایی ندارد با آن کاری نداریم و اگر قسمتی از باورها و عقاید ما که نیاز به اصلاح دارد، به کمک هم آن را اصلاح خواهیم کرد.

سختی‌های آن دوران اغلب از نوع جنگ‌های خونین، بی‌فرهنگی‌های قومی، جنایت و تجاوز به حقوق زنان، فقر و بیماری و چیزهایی از این دست بود. در آن دوران انسان‌ها در حالت‌های ابتدایی خلقت خود قرار داشتند و خواستهای و خودپرسی‌های آن‌ها شکلی ابتدایی داشت، بنابراین فرصت خوبی بود تا این حالت ویرانگر که قرار بود در آینده شکلی پیچیده و سخت‌تر را به خود بگیرد را در همان نطفه خفه کرد یا حداقل آن را ضعیفتر کرد به همین علت بود که در آن دوران

به دفعات زیاد، ظهور و پدید آمدن پیامبران، بزرگان و رهنمود کنندگان نسل بشری را می‌بینیم.

به عنوان اولین مثال می‌توانیم به ابراهیم پیامبر اشاره کنیم. ابراهیم به عنوان اولین سلسه از انسان‌هایی بود که حالت ویرانگر خودخواهی و خودبینی ما را درک کرد و آن را دید. ما در داستان‌های باستان ویرانی برج بابل را می‌بینیم و در آن می‌خوانیم که بعد از ویرانی برج بابل زبان‌های انسان‌ها به تعدادهای مختلف تقسیم شد. البته به یاد داشته باشید جمله‌ها و داستان‌هایی که در کتاب‌های مقدس می‌خوانیم نباید همیشه به همان شکل فیزیکی و عادی که می‌خوانیم تعبیر بشود، انسان‌هایی مانند محمد، ابراهیم، موسی، عیسی و... آنها هرچه که می‌گفتد در مورد حالات درونی انسان و کشفيات درونی و رابطه‌های درونی انسان‌ها باهم بود، اما دنیاهای درونی چیزی نبود که همه آن را کشف کرده باشند و در موردش بدانند بنابراین اگر آنرا قرار بود بنویسند و توضیح دهند مجبور بودند آنرا به صورت داستان‌ها و جملات فیزیکی دربیاورند.

زیرا آن حالات درونی چیزی حسی و ادراکی بود و مطمئناً حس و ادراک ناشناخته را نمی‌توان به روی کاغذ آورد مگر آنکه آنرا در حد چیزهای دنیای فیزیکی پایین بیاورید، مانند یک نقاشی؛ داستان یا تمثیل‌ها و غیره، همان‌کاری که آن‌ها انجام می‌دادند، بنابراین در مورد برج بابل و ویرانی آن و بوجود آمدن زبان‌های مختلف می‌توانیم به این نتیجه برسیم که حتی انسان‌ها در دوره‌ای از زندگی خود آنقدر از نظر ارتباطات قلبی نزدیک بودند که نیاز به زبان برای ارتباط بین خودشان نداشتند، حتی امروزه هم می‌توانیم نشانه‌هایی از آن زمان را در درون خودمان ببینیم، مانند زمانی که ما قلب‌آهنگی را دوست داریم و گاهی برای ارتباط با او نیاز به هیچ حرف و کلامی نداریم و احساسات و خواستها در لحظه‌هایی که آن رابطه بسیار عمیق می‌شود مانند امواج بین ما سرازیر می‌شود. در طبیعت نیز نمونه‌های زیادی را در بین حیوانات و گیاهان می‌بینیم.

جالب‌ترین آن برای من رابطه پلانکتون‌ها با هم دیگر است. واقعاً بسیار جالب است هزاران

پلانکتون در کنار هم به صورت یک توده چگونه اینگونه هماهنگ در صدم ثانیه رفتارهای مشابه را باهم نشان می‌دهند، وقتی هماهنگی بین آنها را مشاهده می‌کنیم گویی از قبل می‌دانند که باید حرکت بعدی چه باشد، گویی در بینشان زمان، مکان و حرکت رنگ باخته است. حال شما تصور کنید انسان‌ها زمانی در چنین حالات عمیق احساسی قرار داشتنند، حالاتی که ما آنقدر عاشق هم بودیم و قلب هایمان به هم نزدیک بود که نیازی به زبان‌های مختلف برای ارتباط باهم نداشتیم و در فضایی خارج از زمان و مکان، از قبل، بعد و حال خواستها و نیازهای خود اطلاع داشتیم و آنها را احساس می‌کردیم و همدیگر را درک می‌کردیم، مانند مادری که بدون هیچ ارتباط کلامی با فرزند خردسالش ارتباط برقرار می‌کند و نیازهای او را در قلبش احساس می‌کند.

ابراهیم پیامبر در نقطه‌ای از زمان قرار گرفت که قبل و بعد از این حالتهای را با چشمان خودش دید و خداوند متعال این بینش و خرد را در وجود او قرار داد تا ببیند و این دو حالت را قضاوت کند.

ابتدا حالتی که انسان‌ها در ارتباط قلبی و عمیق بودند و بعد از آن رشد خودپرستی و گسته شدن آن ارتباط و رشد روزبه روز خودپرستی بود. ابراهیم از همان ابتدا که این موضوع را با خرد و توجه خود دید شروع به بازگو کردن این حقیقت و آشکار کردن اصلاح این وضعیت کرد و همان جرقه‌ای شد که نسلی از بزرگان و پیامبران از اجداد آن بزرگوار مانند محمد رسول الله، عیسیٰ نبی، موسیٰ نبی و پیامبران دیگر بعد از آن مرد بزرگ پدید آمدند و هیچوقت هم دست از کار نکشیدند و سعی در اصلاح این وضعیت داشتند.

به عنوان مثال در مورد موسیٰ پیامبر می‌توانیم به تلاش ایشان برای رهایی قوم خود از برده‌گی در مصر اشاره کنیم، برده‌گی که قوم ایشان در آن غرق شده بودند و به آن عادت کرده بودند. موسیٰ پیامبر با روشن کردن مردمانش و رهنمودهایش آنها را از بند برده‌گی آزاد کردند و به سمت مسیری روشن و آزاد برای آینده پیش بردند. موسیٰ پیامبر هم مانند دیگر بزرگان نوشه‌ها و آموزه‌های گرانقدیری برای بشریت بجا گذاشت که متأسفانه مانند مابقی این

دست نوشته‌ها به صورت داستان‌ها و تعریف‌های فیزیکی و سطحی برداشت شد. براستی اگر روزی ما به عمق این نوشته‌ها نفوذ کنیم دنیای شگفتانگیزی از اسرار طبیعت و خالق را پیدا می‌کنیم و آنگاه است که می‌فهمیم سنگ بنای تمام آن گفته‌ها و نوشته‌ها این است که همسایه خود را مانند خود دوست بداریم و هر آنچه برای خود نمی‌پسندیم برای دیگران هم نپسندیم و هر آنچه برای خود می‌پسندیم برای دیگران هم بپسندیم و همیشه سعی در مراقبت و محافظت از دیگران داشته باشیم. این همان دروازه ورود به دنیاهای دیگر و اصلاح‌کننده دنیای در حال انفجار ما است. خیلی بهتر می‌شد اگر ما هرچه زودتر این اصل را درک کنیم که این تنها راه نجات بشریت است و ما در طول هزاران سال، صدها راهکار را امتحان کردیم و دیگر زمان آن نیست که با راهکارهای قدیمی و از کار افتاده خود را مشغول کنیم، راهکارهایی مانند: دموکراسی، مذهب، کمونیست، چپ، راست، سوسیالیست، لیبرالیسم و... امروز همه باید دوباره به گذشته‌های دور نگاهی بیندازیم و از دریچه نگاه ابراهیم به اولین نقطه

گستاخی خود با هم نگاه کنیم و درک کنیم این دنیایی که امروز در حال تجربه آن هستیم نسخه بزرگ شده و پیشرفت همان نقطه و زمانی است که انسان‌ها قلب‌هایشان از هم گستته شد و دیگر نخواستند همسایه خود را مانند خود دوست داشته باشند، آنها دیگر نخواستند تا مراقب هم‌دیگر باشند بلکه خواستند هم‌دیگر را مانند پلکان ابزاری برای پیشرفت خود نمایند. ما خواستیم هم‌دیگر را غارت کنیم، خرد کنیم و به هم‌دیگر آسیب بزنیم تا خودپرستی خود را ارضا کنیم تا در نهایت بتوانیم ثروتمندتر، قدرتمندتر و یا مشهورتر بشویم؛ اما روزی واقعاً اینگونه نبود، انسان‌ها ضعف‌های هم‌دیگر را پرمی‌کردند؛ آن که قوی بود، حامی دوست و همنوع ضعیف خود بود، آنکه در کسب و کار زیرک و ثروتمند بود، حامی همنوع ساده‌تر و ضعیفتر از خود بود.

موسی نبی یکی از آن انسان‌های بزرگ در طول تاریخ بود که تمام توانش را در اختیار گرفت تا این تعالیم را به نسل خود توضیح دهد و راه درست زندگی را به ما دیکته کند. و یا محمد پیامبر را در

سروزمنیش می‌بینیم که با درایت و روشنگری‌های خود سعی در اصلاح فرهنگ مردمانش کرد. او با دادن حقوقی که برای جامعه آشفته و خشن آن زمانه اثربخش بود سعی در زنده کردن حقوقی مانند حق زنان، حق بردگان و احیای دیگر حقوق کرد.

از نظر من محمد پیامبر مسلمان‌آمده در آن زمانه با آن فرهنگ خشن و تندرو نمی‌توانستند حقوقی بیشتر از این برای اقشار جامعه قائل شوند؛ زیرا جامعه از نظر فرهنگی آماده پذیرش آن نبود، اما اگر ایشان امروز در قید حیات بودند و با فرهنگ امروز جامعه سعی در اصلاح جامعه داشتند، مطمئن هستم حقوق بیشتر و امروزی‌تری برای مردمان خویش از جمله زنان قائل می‌شدند. بنابراین در بحث هدایت بشریت بحث سطح کشش فرهنگی و شعور جامعه در دوران‌های زمانی مختلف، بسیار مهم است ما درباره این موضوع مثال معروف گالیلیه را داریم که با بیان چیزی که امروز بسیار ساده قلمداد می‌شود، در دورانی که کشش فرهنگی و شعوری آن وجود نداشت باعث اعدام و از دست دادن جان خود شد که آن همان کروی بودن زمین می‌باشد!

در طول تاریخ تعداد بسیاری از این دست مثال‌ها می‌شود آورده، بنابراین فردی مانند محمد پیامبر در آن دوره زمانی و در آن سرزمین آشفته با آن فرهنگ نمی‌توانست هر چیزی را بیان کند و دلیل آن را اینگونه می‌توان گفت که ممکن بود مردم آن دوره حتی خود او را هم پس بزنند. مسلماً برای آرام کردن یک انسان سرکش ابتدا باید او را کم‌کم آرام کرد تا آنکه به درجه‌ای از انسان بودن دست یابد تا بتوان تمام حرف‌ها و دانش‌ها را به او انتقال داد. مطمئناً جامعه‌ای که غرق در خودخواهی و پلیدی هاست از همان روز اول نور و سعادت را قبول نمی‌کند، بنابراین ابتدا باید آن را آرام کرد، روحش را نوازش کرد و بعد کم‌کم تمام چیزها را بر آن عیان کرد. باید این موضوع را در نظر داشته باشیم که خیلی از دانش‌ها و ادراکات عمیق خداپرستی و طبیعتی به صورت قطره چکانی به بشریت داده شده تا زمان ناجی فرا رسد، همان زمانی که ما امروز در آن قرار داریم و از نظر سطح آگاهی و کشش روحانی خود می‌توانیم تمام آن را در برگیریم؛ چراکه خداوند و

پادشاه عالم، دروازه‌های بهشت را دوباره به روی
ما باز کرده است و دوباره می‌توانیم به قبل از
"گناه خوردن میوه ممنوعه" بازگردیم.

محمد پیامبر از آن دسته انسان‌هایی بود که درونیت بسیار زیبایی را در اسلام برای ما آفرید که اگر مانند تمام ادیان دیگر بتوانیم به عمق و مطلب اصلی آن پی برد و روحانیت درونی آن را دریابیم، به ژرفای عمیقی از اسلام دست خواهیم یافت. و آن اصل مهمی است که ابراهیم نبی به عنوان پدر تمام این ادیان نیز به آن اشاره کرده است، دوست داشتن همسایه خود مانند خود و نیکی و مراقبت کردن از مخلوقات است.

محمد در جامعه‌ای زندگی می‌کرد که در آن برده زمانی زن را به عنوان یک کالا نگاه می‌کردند. آنها زن‌ها را مانند کالا به هم قرض می‌دادند و یا می‌کشند. شاید نزدیکترین حس به این موضوع احساسی بود که برده‌داران آمریکایی نسبت به برده‌گان سیاهپوست داشتند. آنها در ذهن خود به هیچ عنوان حتی احساس هم نمی‌کردند که آنها



«بردگان» انسان هستند و آنها هم احساساتی چون درد، عشق، گرسنگی، خستگی و... را می‌فهمند و این مانند همان حسی است که مردم سرزمین محمد پیامبر نسبت به زنان خود داشتند. آنها مردانی بودند که حتی به خود هم رحم نمی‌کردند. آنها همیشه در جنگ‌های قبیله‌ای بودند؛ چراکه برای کوچکترین بهانه هم جنگ‌های قومی به راه می‌انداختند و همدیگر را می‌کشتند.

و اما عیسی پیامبر به هم نسلان خود درس صبوری، شکیبایی و مهربانی را داد. مردی بزرگوار که با اعمالش همیشه با ما صحبت کرده است و حتی در سخت‌ترین لحظات زندگی نیز درس بردواری، صبوری و متانت را به ما داده است. آن مرد بزرگوار همیشه آرامش و صبوری خودش را در اعمالش برای ما به یادگار گذاشته است. عیسی پیامبر و مادر مقدسش مریم در خانواده‌ای آرام و زاهد بزرگ شدند. آنها از دنبال کنندگان اصول و آموزه‌های موسی پیامبر و جد بزرگوارشان ابراهیم بودند. خانواده‌ای که کوچکترین حسی به این قفس و زندان دنیای فیزیکی نداشتند و آنقدر به

دنیای روحانی و قلمرو خداوند بزرگ نزدیک بودند و در آن زیست می‌کردند که هیچ حسی به مسائل فیزیکی نداشتند. آنها حتی در مواردی تن به ازدواج هم نمی‌دادند و در چسبندگی که به خالق خود داشتند، تمام امیالی را که قرار بود در ازدواج آن‌ها را سیراب کند در حالت چسبندگی خود با خالق به آن دست پیدا می‌کردند. مانند مادر بزرگوار مسیح پیامبر مریم مقدس که هیچ شوهری نداشت ولی خداوند با دیدن تقدس و پاکی و کمال او، نطفه‌ای از وجود خودش را در رحم او شکل داد و عیسی پیامبر را آفرید؛ زیرا خداوند پادشاه عالم است و دانه‌ای علف از خاک رشد نخواهد کرد تا زمانی که "خداوند بر او ضربه‌ای بزند و بگوید رشد کن". البته این را هم باز باید مانند داستان محمد دوباره بگوییم که مریم و خانواده‌اش میل زیادی به ازدواج نشان نمی‌دادند زیرا به آن حالت والای روحانیت که خروج روح از این دنیای فیزیکی و زندان تن است رسیده بودند و این دلیل

نمیشود که ما هم بخواهیم مثل آنها باشیم، زیرا هر انسانی وقتی به آن حالت بالای روحانیت میرسد مسیر و حالت‌های شخصی خودش را طی میکند، این مانند این است که محمد هم همان حال را داشت اما چندیnen زن داشت و اتفاقاً خیلی به ازدواج تاکید داشت یا موسی ابراهیم و... هم همینطور. بنابراین هر انسانی مسیر و حالات شخصی خودش را طی میکند، اگر مریم و عیسی و خانواده‌اش به این صورت بودند بنابراین نیازی نیست که ما هم حتماً به این صورت باشیم.

مثال‌های بی‌شماری از چنین انسان‌هایی از دوران باستان بشر می‌توانیم بیاوریم. انسان‌هایی که سعی در ارتقا فرهنگ مردمان زمان خود داشتند تا بتوانند تا حدودی از تنש‌های آزاردهنده زمانه خود بکاهند. این انسان‌ها که در دوران مختلف حضور داشته‌اند، شبانه روز سعی در اصلاح بشریت داشته‌اند و امروزه هم چنین انسان‌هایی بی‌شمارند. ما تنها کاری که می‌توانیم انجام دهیم این است که دست به دست آنها دهیم و در کنار هم با نیروی عظیم باهم بودن، پیش به سوی

اصلاح بشریت و منیت ویرانگر خود پیش رویم. امروزه دروازه‌های دنیاهای روحانی به روی ما باز شده است. ما دیگر آن انسان‌های اولیه و ساده گذشته نیستیم که با خواسته‌های پوچی همچون ثروت، شهرت و قدرت ارضاء شویم. امروزه جوانان و نوجوانان ما به دنبال چیز دیگری هستند. آنها دیگر آن زندگی پوچ و فیزیکی گذشته را نمی‌خواهند بلکه به دنبال لذتی پایان‌ناپذیر و ابدی می‌گردند. ما امروز موظف به آن هستیم که به مردم، دنیایی جدید با لذت‌هایی بینهایت و ابدی ارائه کنیم. در این بین اگر بتوانیم جامعه‌ای را پرورش دهیم که اولویت اول آن مراقبت و عشق به همنوعان باشد، آنگاه خیلی از سختی‌هایی که امروزه درگیر آن هستیم و مانع شکوفایی روح کنجکاو ما شده است، از بین خواهد رفت. اگر دولتها هزینه‌های گزافی که برای جنگ و سرپا نگه داشتن بخش ثروتمند و مرفه خود می‌کنند را صرف کمک‌های مالی به مردمان کشورهای خودشان کنند، انسان‌ها آنگاه از بند و اسارت کار و استرس‌های مالی و خانوادگی در خواهند آمد آنها

خواهند توانست آزادانه در سرتاسر دنیا مشغول گذاشتن وقت و انرژی برای انسان‌های دیگر شوند. آنگاه خواهیم دید که تمام انسان‌ها با قلب‌هایی گره خورده چه نیروی عظیمی را تولید خواهند که دیگر هیچ موجودی دیگر در تنگنا و فقر و اضطراب نخواهد بود.

خداؤند انسان را در لذت کامل و نامحدود می‌خواهد نه در لذت‌های زودگذر فیزیکی و مشکلاتی مانند فقر و اضطراب‌های این دنیاگی. ما انسان‌ها وقتی قلب‌های خود را بهم پیوند بزنیم و از هم‌دیگر مواظبت کنیم، آنوقت تمام شرارت‌ها و سختی‌ها پوشانده خواهد شد. در ابتدای امر شاید وقتی به ما گفته می‌شود که راه حل تمام مشکلات در باهم بودن و از هم مراقبت کردن است، شاید آن کمی عجیب و غیرقابل باور بنظر برسد؛ اما وقتی ما قدم در آن می‌گذاریم، خواهیم دید که باهم بودن و پیوند قلب‌ها نیروی خوب و کاملی ایجاد می‌کند که تمام شرها و سختی‌ها را پوشش خواهد داد و هرچه انسان‌های بیشتری به این سبک از زندگی پیوندند، نیروی آن عظیم‌تر و کامل‌تر خواهد شد.

مفهوم خودپرستی



۴۲

۴۲

امروزه ما تبلیغات زیادی برای محصولات
شرکتها و کسب و کارهای بزرگ و کوچک خود
می‌کنیم که خیلی از موقع نیازی به بسیاری از
آنها نیست و فقط برای ارضاح سبیشتر و بیشتر
خواستن خود آنها را تبلیغ می‌کنیم و به خورد
جامعه می‌دهیم، جامعه‌ای که نه تنها به فکر
همنوغان فقیر و گرسنه خود نیست بلکه روزبه روز
صرف‌گرایانه می‌شود. در این جامعه صاحبان
مشاغلی حضور دارند که اگر تمام سرمایه جهان
را نیز به آنها بدهید باز هم به دنبال چیز دیگری
می‌گردند. حال دنیایی را تصور کنید که به ازای
هر تابلوی تبلیغاتی صدها تابلوی تبلیغاتی برای
تبلیغ انسان‌دوستی و مراقبت از همنوغان خودمان

نصب گردد، قبل از آنکه لقمه نانی را در دهان خود بگذاریم، ابتدا به فکر همنوعان خودمان که گرسنه هستند بیافتیم تا اندازه سهم خودمان از نعمتها و رزق و روزی که خداوند در این دنیا قرار داده است، برداریم تا به تمام انسان‌های دیگر هم آن رزق و روزی به طور مساوی برسد.

وقتی در کسب و کارمان موفق شدیم به اندازه سهم خودمان از ثروت را برداریم و همیشه به یاد داشته باشیم اگر خداوند ما را باهوش یا زیرک آفرید دلیل براین نمی‌شود که ما تمام جهان را مال خودمان بکنیم، بلکه خداوند منظوری از این کار خود داشته است و از ما می‌خواهد از زیرکی و هوش خود نه فقط برای خودمان بلکه برای سعادت همنوعان خود استفاده کنیم. ما باید همیشه نقش خداوند را در زندگیمان پررنگ ببینیم و به یاد داشته باشیم خالق همیشه از بندگان خود مراقبت می‌کند؛ بنابراین ما نیز باید از همنوعان خود مراقبت کنیم تا او هم به ما رحم کرده و روی خوش خود را نشان ما بدهد.

براستی این چه آفتی است که به بدن جامعه
بشری افتاده است؟! و چرا هر که آمد نتوانست آن را
برای همیشه ریشه کن کند. آیا طبیعت یا خداوند
نقشه‌ای برای ما دارد؟ نقشه‌ای که در آن قرار است
تمام این اتفاقات و فشارها همراه انسان‌ها باشند
تا به نقطه‌ای پایانی برسند و در آن فشرده شوند تا
پدیدآورنده لحظه‌ای خاص و شگفت‌انگیز شوند؟

اگر نظر من را بخواهید جواب من به این سؤال
ثبت است. من معتقدم ما در دوران ناجی زندگی
می‌کنیم، دورانی که تمام اتفاقات تاریخ به سمتی
هدایت می‌شوند تا ما را به سوی کمال یافته‌ترین
حالت بشر و اصلاح جامعه بشری یعنی جامعه‌ای
غرق در لذت‌های ابدی با حالاتی از هارمونی و تعادل
و توازن هدایت کنند. شاید بگویید به وجود آمدن
چنین جامعه‌ای چگونه ممکن است؟ در این صورت
شما را دعوت به مطالعه ادامه کتاب می‌کنم.

همانطور که در ابتدای این بخش از کتاب نیز
گفتم فشارهای زندگی انسان‌ها در دوران باستان،
فارهایی معمولاً ابتدایی و اولیه و مانند سبک



زندگی آن‌ها در آن زمان‌ها بود. در آن دوران انسان‌ها خواسته‌های اولیه‌ای داشتند و متعاقباً نسبت به همان خواسته‌ها نیز تنش‌هایی که حس می‌کردند ابتدایی و غیر پیچیده بود. به عنوان مثال در دوران باستان شما کمتر جامعه‌ای را می‌بینید که با موضوع‌های پیچیده‌ای مانند افسرده‌گی، بحران تنها‌یی، مواد مخدر و مشکلاتی از این دست که در جامعه امروزی با آن درگیریم، دست به گریبان بوده باشد.

بنابراین در اینجا با نکته‌ای کلیدی مواجه می‌شویم و آن این است که هرچه خواستها بزرگتر و پیچیده‌تر شوند، تنش‌ها و دردها هم به همان نسبت بزرگتر و پیچیده‌تر خواهند شد. از این نکته برداشت دیگری هم می‌توان کرد و آن اینست که انسان‌هایی که در آن دوران‌ها ظهر کرده بودند تا از فشارها و دردها بکاهند و راهکارهایی را که آنها ارائه کرده بودند نیز نسبت به همان خواسته‌ها و تنش‌ها بود که مسلمان در روزگار ما و با خواسته‌های بزرگتر و پیچیده‌تر که جامعه امروزی بشر با آنها درگیر است به راهکارها، اعمال

و حرفهایی باز هم از همان دست اما کاربردی‌تر نیازمندیم. آن انسان‌ها با اینکه همیشه جلوتر از جامعه آن روزهای خود بودند اما به علت شرایط زمانه خود توانستند فقط بخشی از چیزهایی را که می‌دانستند را برای جامعه خود ارائه کنند. در اینجا ما با چند سؤال مواجه می‌شویم.

به راستی سد راه آنها چه بود؟

آفتی که در طی چند هزار سال زندگی بشری با آن دست به گریبان بوده‌ایم، چیست؟

آن چیزی که همیشه ما را به بن بست رسانده و باعث دردها و رنج‌ها در طول تاریخ ما شده است، چیست؟

اگر نظر من را بخواهید من نام این آفت را "خودپرسی" می‌گذارم. بگذارید کمی این مفهوم را بشکافیم. اگر بخواهیم به مشکلات بشر نگاهی بیندازیم و مانند آزمایشات زیر اتمی به سر منشأ آن پی ببریم و بخواهیم آنقدر آنها را بشکافیم تا به یک سرمنشأ برسیم، در این صورت یک حالت و خواستی واحد و بسیار قدرتمند به نام خودپرسی را در

آنها خواهیم یافت. باید گفت ما انسان‌ها همیشه موجودات خودپرستی بوده‌ایم. با تکیه بر این خصوصیت حتی در بخشندۀ‌ترین حالت‌هایمان، همیشه منفعت شخصی خودمان بر نفی عموم جامعه ارجحیت داشته است. خودپرستی! شاید به نظرتان این فقط یک کلمه ساده باشد، همین؟!! اما آیا خودپرستی آنقدرها چیز مهمی بوده است که طبیعتِ ما را اینگونه شکل داده است بگذارید چند نمونه از مشکلات همه‌گیر جامعه انسانی را مثال بزنیم و به صورت آزمایشات فیزیک ذرات آن را بشکافیم تا ببینیم آیا به خودپرستی انسان در آنها پی خواهیم برد یا خیر؟...

امروزه جامعه غرب به صورت گسترده با بحران تنهایی و افسردگی دست به گریبان است. دوستان زیادی در آنجا دارم که وقتی در مورد مسائل اجتماعی و انسانی با آنها صحبت می‌کنم متأسفانه می‌بینم تنهایی همواره یکی از مشکلات بزرگی است که آنها را آزار می‌دهد. آنها در جامعه‌ای زندگی می‌کنند که انسان‌ها خیلی دیر بهم اعتماد می‌کنند و زندگی مکانیکی و غرق در کار و مصنوعات حس یک ربات

تنها را به آنها القا می‌کند؛ فرزندان والدین خود را برای یک زندگی مستقل ترک می‌کنند تا بتوانند کار خودشان را داشته باشند و مالیات خودشان را بدھند در این جامعه سعی می‌شود تا همه چیز سرجای خودش و دقیق باشد، با تاکید بر حفظ ظواهر و روتوشی زیبا در هر شرایطی. چنین جامعه‌ای حس یک ماشین را به انسان می‌دهد، ماشینی که باید همه قواعد را درست رعایت کند حتی زمانی که درونش پر از تلاطم و آشوب است. براستی سرمنشأ خودپرستی در آن کجاست؟

وقتی در فرهنگی، این موضوع به افراد جامعه تلقین می‌شود که مهمترین چیز حفظ ظاهر با ابزاری به نام ثروت و دانش است، مسلماً جامعه به سوی یک زندگی ماشینی برای بدست آوردن روزانه خوراک این سیستم خواهد رفت. یعنی اینکه در دنیای غرب مهمترین چیز این است که شما باید مانند ثروتمندان و انسان‌های متمول رفتار کنید، زیرا این موضوع دارای اهمیت زیادی بوده و حفظ ظاهر مهم است که اصالت ما را تعیین می‌کند. حال باید دید در نهایت چه

اتفاقی خواهد افتاد، و نتیجه آن انسان‌های تنها و افسرده‌ای است که تنها در ظواهر خود غرق هستند و درونی آشفته و پوچ پشت آن ظاهرها پنهان است.

در این جامعه ما باید مثل ربات‌ها هر روز به سرکارهای خود برویم تا خوراک این جامعه ماشینی، تجمل‌گرا و ظاهرپسند را تأمین کنیم، تا آنها که قرار است ما را غرق در این لذت‌های جسمانی نگهدارند بتوانند جامعه را با ابزارهای پر زرق و برق خود کنترل کنند تا ما همیشه در لذت‌های زودگذر غوطه‌ور باشیم.

از طرفی دیگر می‌بینیم هر چقدر جامعه پیشرفت‌تر و صنعتی‌تر می‌شود، بحران‌هایی چون خودکشی، افسردگی و معضلاتی از این دست در جامعه بیشتر خودنمایی می‌کند. واقعاً چرا پیشرفت‌ترین و با امکانات‌ترین کشورها همیشه بیشترین آمار خودکشی‌ها را دارند؟ شاید بتوان گفت که این امر از محدود بودن خواسته‌ای فیزیکی مانشأت می‌گیرند، به این معنا که خواسته‌ای فیزیکی

همچون شهرت، قدرت، ثروت و غیره همیشه یک بن بست و انتها یی برای خود دارند و برای همین است که وقتی انسان ها را به تمام آن خواستها می رسانیم و آنها را کاملاً با آنها تغذیه می کنیم حتی بیشتر از قبل احساس پوچی می کنند زیرا دیگر چیزی برای آنها باقی نمی ماند که با آنها بازی کنند و خود را ارضاء کرده و خوشحال باشد، برای همین هم هست که مردم دیگر با سیستم هایی مانند سرمایه داری و فیلم های پرزرق و برق هالیوود و غذا های رنگارنگ فروشگاه ها و چیز های دیگری از این دست خوشحال نیستند، در صورتی که نسل های قبل با تمام این چیزها خوشحال بودند و روح آنها را ارضاء می کرد؛ اما نسل های جدید دیگر به این چیزها دل نمی بندند و به دنبال لذت هایی جدید در زندگی هستند.

بنابراین به نظر می رسد که باید سیاستمداران و گردانندگان این دنیا و آن یک درصدی که سعی در کنترل جهان دارند این موضوع را درک کنند که دیگر نمی توان مردم را با چنین چیز هایی سرگرم کرد؛ چرا که با گذشت زمان نسل های جدید دیدگاه شان نسبت به این مسائل بازتر شده و به

دبیال خواستها و تمایلات جدیدی می‌گردند؛
تمایلاتی که فراتر از این جهان مادی و فیزیکی
ما است.

در این زمینه لازم است تا از جهتی دیگر به
موضوع نگریسته و نگاهی نیز به جوامع شرق
داشته باشیم. نویسنده به عنوان فردی از مشرق
زمین و خاورمیانه به خوبی با مشکلات و دردهای
مردم در این بخش از کره خاکی آشنایی دارد.
یکی از دردهای مردم در این بخش از سیاره زمین،
بحث‌ها و جنگ‌های ایدئولوژیک و دینی است که
این امر همیشه بر طبل جنگ، فقر، دیکتاتوری
و مسائل دیگر کوپیده است. خودپرستانه بودن
موضوع وقتی بیشتر جلوه می‌کند که با قبول
ایدئولوژی و یا دینی خاص که به آن پایبندیم،
خودپرستی ما به صورت اتوماتیک به ما القا
می‌کند که باید انسان‌های دیگر نیز قواعد آن
را رعایت کنند و مثل ما شوند که متأسفانه این
موضوع در فرهنگ مشرق زمین خیلی شدیدتر و
قوی‌تر بروز می‌کند و خودش را نشان می‌دهد.
در صورتی که خالق یا نیروی طبیعت بزرگترین

حق انتخابی که به ما انسان‌ها داده است حق انتخاب در پیدا کردن راهمان است. من معتقدم تمام انسان‌ها در نهایت به کمال و سعادت دست پیدا خواهند کرد اما راهی که در آن قرار می‌گیرند و آن را طی می‌کنند به تعداد تمام انسان‌ها متفاوت است و خواه آن مسیر، مسیری از جنس رنج و درد باشد و خواه آن مسیر از جنس لذت و خوشی، هرچه باشد نباید انسان‌ها را از مسیر خودشان خارج کرد و به زور وارد یک مسیر دیگر کرد، بلکه باید در همان مسیر آنها را به صورت منطقی و انسانی هدایت کرد.

واقعاً چه دلیلی دارد که ما همیشه در جنگ هستیم تا عقاید خودمان را به دیگران تحمیل کنیم، این جنگ ما با دیگران در واقع جنگ با خودمان هست. همیشه باید به یاد داشته باشیم انسان‌های دیگر که من در بیرون از خودم می‌بینم، در واقع در درون خود من و بخشی از من هستند. اگر من چیزی بد در آنها می‌بینم در واقع آن نقص در درون خودم هست، زیرا من در آن لحظه خودم را نمی‌توانم تحمل کنم نه آنها

را؛ وقتی از آنها متنفر می‌شوم برای عقایدشان، در واقع در آن لحظه از خودم متنفر می‌شوم، با خودم به جنگ می‌روم و آرامش خودم را برهم می‌زنم. من نمی‌گویم نباید با انسان‌های بد جنگید، مسلمًاً گاهی اوقات بعضی از انسان‌ها سعی در آسیب رساندن به ما را دارند و ما باید در مقابلشان از خودمان دفاع کنیم، ولی اصلاً نیازی نیست با عقایدی که هیچ ضرری به حال جامعه و ما ندارند در جنگ باشیم. واقعاً چرا یک انسان حال درونی خودش را خراب می‌کند، برای اینکه احساس می‌کند عقاید خودش درست است. حال فرقی نمی‌کند آن آدم یک انسان بی‌خدا باشد یا یک مذهبی و یا یک انسان عارف باشد.

ما انسان‌ها باید بگیریم که خود کوهی از نقص و مشکل و خودخواهی هستیم و اگر لزوم اصلاحی هست اول باید از خودمان شروع کنیم نه از دیگران؛ آنگاه خواهیم دید در مسیری که پیش می‌رویم تمام جهان در درون خودمان است و با اصلاح خود تمام جهان را به سوی اصلاح پیش می‌بریم.

به راستی کدامین پیامبر از پیامبری دیگر بد
گفته است یا ما را به جنگ با آنها خوانده است.
چه زمانی می‌خواهیم متوجه شویم که بزرگان
ما اگر از جنگ و خشونتی صحبت کرده باشند، آن
جنگ نه در دنیای بیرونی بلکه در دنیای درون انسان
است. بزرگان و پیامبران همیشه در مورد دنیاهای
دروند ما صحبت کرده‌اند؛ دنیاهایی که بی‌نهایت
و بی‌انتها هستند. دنیاهایی که در قید و بند هیچ
زمان، مکان و حرکتی نیستند. آنها در مورد جنگ
با خودپرستی، نقص‌ها و شرارت‌های خودمان
صحبت کرده‌اند. اگر موسی می‌گوید به جنگ
با جنتیل‌ها بروید، اگر محمد از جنگ با کافران
و عیسی از کافران صحبت می‌کند، آنها در واقع
شرارت‌ها و خودپرستی‌های درون خودمان هستند.
ما انسان‌ها بخاطر اینکه همیشه مبارزه با درون
خودمان برایمان سخت بوده است، آن شرارت‌های
درونمان نگاه ما را به بیرون منعطف کرده‌اند تا
مانند همیشه به جای جنگ با درون خود به جنگ
با دیگران بپردازیم.

خداؤند شاد خواهد بود در آن روزی که انسان‌ها

به درون خود بنگردند، در آن روز است که دنیاهایی درخشان و زیبا را کشف خواهند کرد؛ دنیاهایی فراتر از این دنیای فیزیکی و پوچ. آن روز بهشت برین ما خواهد بود که انسان‌ها نقص‌ها و خودپرستی‌های خود را بپذیرند و سعی در اصلاح آنها داشته باشد. آنها باید این موضوع را درک کند که با اصلاح خود، تمام دنیا اصلاح خواهد شد. تنها آن زمان است که در سرتاسر دنیا پیامبران جدیدی رشد خواهند کرد. انسان‌ها با درک قدرت و درخشش دنیاهای درون خود سعی در کشفیات جدید و اعجاب‌انگیزی در این دنیاهای خواهند کرد.

مثال‌هایی از این دست بی‌نهایت است و امیدوارم توانسته باشم با آنچه گفته شد کمی موضوع را برای شما باز کرده باشم. همانطور که دیدید خودپرستی در زندگی‌های روزمره ما نقش مهمی بازی می‌کند. حال در نظر بگیرید این موضوع در طول تاریخ و اتفاقاتی باشدت بزرگتر، چه نقش مهمی بازی کرده است و چه قدرت تخربی از خود به نمایش گذاشته است. از این دست می‌توان به جنگ‌های خونین،

شیوع بیماری‌های همه‌گیر و نیز جنایات متعدد در حق زنان، کودکان و مردمان بی‌شمار اشاره کرد که همواره چه درد و اندوه عظیمی در طول تاریخ برای ما بوجود آورده است. البته باید به یک نکته کلیدی اشاره کنم و آن این است که خودپرستی به خودی خود بد نیست فقط ما در طول هزارن سال راه استفاده درست از آن را به خوبی بلد نبوده‌ایم. اگر از خودپرستی به صورت درستش استفاده شود، شادترین، عاشقانه‌ترین و زیباترین لحظات انسانی را برای ما خواهد ساخت که در ادامه کتاب درباره این موضوع و راه رسیدن آن را برای شما خوانندگان عزیز بازگو خواهم کرد

سده‌های میانه تاریخ بشر



بعد از گشت و گذاری مختصر در تاریخ باستانی
بشر و نیز گریزی کوتاه به عصر متmodern اینک نوبت
سده‌های میانه تاریخ انسان است تا با کند و کاو
در این دوران آن را از دیدگاه فشارهای زندگی و انواع
آن مورد بررسی قرار دهیم.

همانطور که قبلًا نیز توضیح داده‌ام خواسته‌های
خودپرستانه ما یک سیر صعودی را طی می‌کنند،
یعنی از حالت‌های اولیه و ابتدایی در طول زمان
به طور پلکانی به حالت‌های پیشرفته و جدیدتر
می‌رسند. پس باید به نسبت همین روند، انتظار
این را داشته باشیم که در سده‌های میانه تاریخ
بشریت با خواسته‌ایی به نسبت، پیشرفته‌تر
از قسمت‌های باستانی تاریخ مواجه باشیم و به

نسبت آن، انسان‌ها و اتفاقاتی که در آن دوران رخداده باید از جنس همان خواستها بوده باشد.

در اینجا باید به این نکته اشاره کنم که در این کتاب دوره‌هایی از تاریخ مانند قرن ۱۹ و ۲۰ هم در زمرة سده‌های میانه قرار گرفته است؛ زیرا به اعتقاد نگارنده خواستهای بشری در قرن ۲۱ ناگهان رشد سریع و پیشرفته‌تری پیدا کرده است و چون در این کتاب در حال بررسی موضوع از دیدگاه خواستهای خودپرستانه و فشارهایی که به ما تحمیل کرده است، هستم؛ ترجیح بر آن شد تا قرن‌های ۱۹ و ۲۰ هم در سده‌های میانه قرار گیرد.

در اینجا می‌توان جنس اتفاقات و فشارهای آن برهه از تاریخ را به کشمکش‌های دینی و اعتقادی و تبعات آن مانند: دوران رنسانس، جنگ‌های جهانی، شیوع بیماری‌های جدید و مشکلاتی از این دست تقسیم‌بندی کرد.

بر طبق آنچه می‌بینید علاوه بر آنکه در اینجا فشارها بصورت تدریجی شکلی پیچیده و عمیق‌تری



به خود می‌گیرند، همان باورها و انسان‌هایی که در دوران باستان آمده بودند تا آتش خودپرستی را تا حدودی آرام کنند، حرفها و آموزه‌هایشان خود، بستری برای آتش جنگ و ویرانی و غم و اندوه بود. خودپرستی آنقدر قوی، عمیق و فریبینده ظاهر شد که حتی آن آموزه‌های مقدس برای عده‌ای به بازیچه‌ای برای چپاول و خشونت در حق انسانیت تبدیل شد. در مقابل انسان‌هایی هم آمدند تا کمی از آتش این نیروی بسیار قوی را کم کنند، اما این خصیصه برای انسان آنقدر نیرومند و جذاب بود که نتوانستند در کار خود موفق باشند.

البته باید گفت هر چند آن انسان‌ها نتوانستند خودپرستی را به صورت کامل اصلاح کنند، اما مسلماً آنها توانستند مسیر این کار را به سمت درستی هدایت کنند و این همان مسیری است که ما امروز در آن قرار داریم و می‌توانیم با چشمانی باز و بصیرتی که آن‌ها به ما بخشیده‌اند به آن بنگریم و به اصلاح آن بشتایم؛ بنابراین ما همیشه سپاسگزار آنها در باز کردن مسیر و هدایت ما در جریان این راه خواهیم بود.

بایاید تا کند و کاوی در اتفاقات مهم آن دوران داشته باشیم تا دلایل خودپرستانه انسانی را در آن پیدا کنیم. اولین اتفاقی که می‌توان به آن اشاره کرد دوران تسلط کلیسا بر جهان غرب می‌باشد. در آن دوران از تاریخ، ما با معضلی روبرو بوده‌ایم که امروزه در شرق با آن دست به گریبان هستیم و آن «اصرار خودپرستی» به اینکه آن چه من به آن اعتقاد و باور دارم، درست است و همه باید مانند من فکر کنند» می‌باشد. در این بین باید به موضوع جالبی هم اشاره کنم و آن اینکه که این تفکرات فقط مختص انسان‌های تندرو و مذهبی نیست بلکه حتی آنهايی که اهل اندیشیدن و افکار امروزی هستند نیز همچون آن دسته اصرار بر القای افکار و اعتقادات خود به دیگران دارند. در این باره می‌توان به افراد غیرمذهبی اشاره کرد که سعی در متلاعده کردن آنهايی دارند که مذهبی هستند، و نیز افراد مدرن و امروزی که سعی دارند تا افکار خود را به آنهايی که سنتی فکر می‌کنند القا کنند. چقدر پیش آمده است که از پدر و مادران خود به دلیل آنکه افکار ما

امروزی و افکار آنها قدیمی است ایراد گرفته‌ایم. براستی این خودپرستی چیست که اینگونه به ما القا می‌کند که تنها افکار ما درست است. چرا نمی‌خواهیم بپذیریم که هر انسانی راه خودش را دارد و اصل و هدف در آن است که در همان راهی که طی می‌کند او را به درستی و به صورت مثبت هدایت کنیم، نه اینکه بخواهیم او را به زور به راهی که خود طی می‌کنیم، بکشانیم». همانطور که در ابتدای پاراگراف اشاره شد دوران تسلط کلیسا بر جهان غرب دورانی از این دست تفکرات خودپرستانه بود؛ دورانی که ما را مجبور می‌کرد تا بر طبق خواسته‌های خودپرستانه و به زور تیغ و شکنجه انسان‌ها را به راهی که خودمان در حال طی کردن آن بودیم، وارد کنیم.

به راستی آیا پیش آمده است تا دقایقی با خود تنها باشیم و به این موضوع بیندیشیم که در طول زندگی خود تا به امروز تا چه اندازه وقت و انرژی گذاشته‌ایم تا به دیگران ثابت کنیم که افکار ما بهتر است نه افکار آنها. آیا

دقت کرده‌اید که این اعمال ما، تا چه اندازه باعث آسیب به خودمان و دیگران خواهد شد و به جای آنکه پیشرفت جامعه را در پی داشته باشد، بالعکس باعث ایجاد تنفس، بدبینی و آسیب خواهد شد. بنابراین نقص خودپرستی و خودخواهی جمعی خودمان را در دوران تسلط کلیسا می‌بینیم و به خوبی درک می‌کنیم معطل خودپرستی در همه موارد وجود دارد و این واقعیت تلخ اتفاقات دومینوواری را بوجود می‌آورد، که از شکلی ساده شروع می‌شود و به ویرانه‌ترین شکل ممکن خود می‌رسد. در همین دوران است که شیوع بیماری‌ها و نیز جنگ‌ها را مشاهده می‌کنیم و در می‌یابیم تبعات این مار خوش نقش و نگار چگونه دامن ما را می‌گیرد و ما را از بهشت برین به زمین می‌کشاند.

اگر بخواهیم به یکی دیگر از اتفاقات مهم سده‌های میانه بپردازیم باید به دوران استعمار کشورهای پیشرفت‌هه بر کشورهای فقیر و ضعیف اشاره کرد. با کمی تأمل در این اتفاق می‌توان به منشاء ریشه‌های خودپرستانه آن پی برد. اینکه چه

چیزی باعث می‌شود تا کشوری یک کشور دیگر را استعمار کند و آن را چپاول کند، مردمش را تحقیر کند، آنها را به بردگی بگیرد، فرهنگش را تغییر دهد و فرهنگ خودش را جایگزین آن کند. آیا آن چیزی غیر از حرص و طمع خودپرستانه است؟

با نگاهی به طبیعت می‌بینیم که حیوان شکارچی تنها به اندازه نیاز خود شکار می‌کند و تنها انسان است که همیشه بیش از نیاز خود می‌خواهد و علاوه بر چیزهایی که خالق به او داده است و علیرغم اینکه نیازی هم به آن‌ها ندارد، باز هم چپاول می‌کند.

مرزهای خودپرستی انسان تا جایی پیش می‌رود که او به خود اجازه می‌دهد تا به دلیل رنگ پوست متفاوت، هوش و قدرت بیشتر، دیگران را از خود پستتر بداند، در نتیجه آنها را چپاول کرده و با تغییر فرهنگشان سعی در جایگزینی فرهنگ خود دارد.

کمی فکر کنید، آیا در همین عصر مدرن دیگر استعمار فرهنگی و اقتصادی وجود ندارد؟ اگر

اینطور فکر می‌کنید سخت در اشتباهید. کشورهای زیادی وجود داشته‌اند که فرهنگ اصیل و غنی خود را داشتند اما کشورهایی که فرهنگ خود را غنی‌تر از آن‌ها می‌دانستند از طریق ابزاری مانند رسانه و نظامهای سرمایه فرهنگ آن کشورها را تغییر دادند که در نتیجه آن کشورها بین فرهنگ خودشان و آن فرهنگ استعماری گیرافتاده و دچار گیج‌شدگی و پوچی فرهنگی شده‌اند.

از دیگر استعمارهای اقتصادی در دنیای امروز انجام پروژه‌های چند میلیون دلاری برای کشورهای در حال رشد است. کشورهای پیشرفته، پول و ذخایر آن کشورها را می‌گیرند تا برای آنها ساختمان‌های بلند بسازند. آنها ابرپروژه‌های عمرانی بنا می‌کنند بدون آنکه دانش این کار را به آنها بدهند. اسلحه‌هایی به قیمت‌های میلیارد دلاری به آنها می‌فروشند بدون آنکه دانش ساخت آن را به آنها دهنند. این کار مانند گول زدن یک انسان ساده در بازار سرمایه است. آنایی که در بازار سرمایه کار می‌کنند معنی این حرف را به خوبی درک خواهند کرد. چراکه بهترین استعمار در بازار این است که فردی را پیدا کنید،

او را مصرف گرا بار بیاورید، و بعد هر روز محصولات رنگ و وارنگ را به او معرفی کنید و بعد هم آنها را به او بفروشید. در این صورت چه بر سر این انسان می‌آید؟ باید گفت او به یک گاو شیرده تبدیل خواهد شد! اگر اسم این کار استعمار نیست پس چیست؟! چرا ما انسان‌ها بجای چپاول هم دیگر و به جای آنکه از دانش خود برای کمک به همنوعان خود استفاده کنیم، از آن برای چپاول هم استفاده می‌کنیم. ما باید این را بپذیریم که اگر خداوند دانش، قدرت و ثروتی برای ما قرار داده است، نه برای چپاول انسان‌ها بلکه برای مراقبت از آنهاست. روزی خواهد رسید که این مسیر و این نوع نگرش خودپرستانه به بن بست خواهد رسید. انسان‌ها یاد خواهند گرفت راهی که بزرگان و پیامبرانشان به آنها گفتند را طی کنند و آن راهی نیست جز اینکه "هرچه برای خودت می‌خواهی برای دیگران بخواه و هرچه برای خودت نمی‌خواهی برای دیگران هم نخواه".

جنگ جهانی دوم یکی از بزرگترین اتفاقات بشری بود که تأثیری عمیق بر تاریخ بشر گذاشت. جنگی که در آن معجونی از حالات خودپرستانه بشری را

مشاهده می‌کنیم. در این زمینه می‌توان به شعله ور شدن آتش انزجار استعمار کشورهای ضعیف توسط کشورهای قوی تر تا دیگته کردن عقاید گروهی خاص بر کل جهان و حریص بودن در آن اشاره کرد. آیا در این اتفاق به جز امیال خودپرستانه انسانی ریشه‌ای دیگر می‌توان یافت؟ اگر همه چیز را مانند آزمایشات زیر اتمی بشکافیم چیزی جز امیال خودپرستانه انسانی نخواهیم یافت. در این جنگ کشوری را می‌بینیم که سرخورده از استعمار فرهنگی و مالی برای شکستی که در جنگ قبلی خورده است می‌باشد، آیا درست است ما هم با اشتباهات خود شعله عصبانیت و خودخواهی آن کشور را برافروخته‌تر کنیم و با دستکاری فرهنگ و سرمایه‌های آن، کشور را سرخورده‌تر از قبل کنیم یا آنکه بهتر است با برطرف کردن اشتباهات و نواقص و با سیاست‌های درست، شعور جهانی و گلوبال آن کشور را بالا ببریم.

در دوران باستان بسیار بودند پادشاهان بزرگی که حتی بعد از شکست یک کشور به فرهنگ و سرمایه‌های آن کشور کاری نداشتند و با مهربانی و انسان دوستی خود آن کشور دشمن، را دوست و همراه خود می‌ساختند.

در جنگ جهانی دوم اشتباهات و خودخواهی‌های ما باعث شد تا افرادی خودخواه و شرور از سرخوردگی جامعه خود سواستفاده کنند. آنها با برافروختن بیش از پیش آتش خشم و دشمنی دنیا را گریبانیگیر جنگی کردند که میلیون‌ها کشته داشت. اگر انسان‌ها به این درک برسند که تمام بشریت یک کل و یک قلب هستند، آن وقت حتی در اشتباهات هم برای همدیگر دعا خواهند کرد. وقتی جامعه‌ای اشتباه کرد به هر شکل ممکن سعی می‌کنند تا آن را اصلاح کنند. این مانند آن است که برادری که من خیلی او را دوست دارم اشتباهی کرده باشد، آنوقت من چطور با او رفتار خواهم کرد؟ مسلماً برای عشق و علاقه‌ای که به او دارم سعی می‌کنم طوری با او رفتار کنم که دیگر آن اشتباه را تکرار نکند نه آنکه در صدد انتقام و چپاول او برآیم، چون من او را دوست می‌دارم و نمی‌خواهم او را از دست بدهم. رابطه ما انسان‌ها نیز به همین صورت است. ما نباید کاری کنیم که بیشتر از قبل از هم دور شویم، حتی اگر اشتباهی کرده باشیم؛ زیرا ما مانند تکه‌های جدانشدنی به هم متصل هستیم و دوست نداریم از همدیگر جدا باشیم و کاری کنیم که از هم دور شویم.

دوران نوین بشری



همانطور که در سطور بالا اشاره شد مقصود نگارنده از دوران نوین بشری قرن بیست و یک می باشد زیرا این قرن، قرن بخصوصی است که در آن به ناگاه رشد خودپرستی بسیار سریع تر شده است. هر روز از این قرن به اندازه ۱۰۰ سال از قرن های قبل تر شاهد رشد خودپرستی و پیچیده تر و عمیق تر شدن آن هستیم. ما در دورانی زندگی می کنیم که اکثر مردم از زندگی خود ناراضی هستند به طوری که گویا فرقی نمی کند ما در ثروت و رفاه باشیم یا خیر؛ چرا که دیگر هیچ چیز انسان ها را ارضا نمی کند. به نظر می رسد در این دوران خواست های خود پرستانه انسان به بن بست رسیده و کارایی خود را از دست داده است؛ زیرا خودپرستی به بی نهایت متصل نیست و در جایی ناگهان تمام می شود و دیگر حال ما را خوب نمی کند.

و در آن نقطه است که ما احساس پوچی در درون خود می‌کنیم چراکه هیچ ابزاری جز آن برای ارضا حال روحی خود نداریم و بیشتر با آن بازی می‌کنیم چراکه دیگر کارایی خود را از دست داده است و بیشتر و بیشتر ما را نامید و سرخورده می‌کند.

از طرفی دیگر می‌بینیم که این درد خودپرستی، در طول سالیان متتمادی آنقدر پیشرفت کرده است که هر لحظه باید منتظر شوک جهانی و اجتماعی بزرگی چون وقوع جنگ جهانی یا بیماری‌های همه‌گیر و موضوعات افسرده کننده‌ای از این دست در مواجهه با آن باشیم. خودپرستی به یک سیاه‌چاله بزرگ و عظیمی بدل شده است که در حال بلعیدن آخرین ذرات نور در درون خود می‌باشد تا کم‌کم همه چیز را سیاه کند، به طوری که با ادامه این روند انسان‌ها دیگر توانی برای ادامه زندگی نخواهند داشت و باید با بحران‌های عظیمی چون تنها‌یی، اعتیاد، پوچی، افسردگی، فقر، فسادهای اخلاقی و... دست و پنجه نرم کنند. واقعاً قصد ندارم همه چیز را سیاه جلوه دهم، اما باید گفت بیماری زمانی درمان خواهد شد که تشخیص درست داده شود. اگر به عنوان مثال شما با علائم بیماری سرطان به نزد پزشک بروید

و پژشک به شما بگوید که سرطان دارید و خطرات
و علائم آن و همینطور راه درمان آن را به شما بدهد؛
اما شما از ترس روبرو شدن با آن اصرار براین
داشته باشید که، خیر من خوب هستم و نیاز به
هیچ درمانی ندارم یا اینکه بیماری من یک بیماری
ساده است و به سراغ یک درمان ساده بروید؛ در آن
صورت مطمئناً بیماری شما تشدید خواهد شد و شما
را روزبه روز به مرگ نزدیکتر خواهد کرد؛ و دلیل آن فقط
و فقط ترس شما از روبرو شدن با حقیقت بیماری
خود می باشد. بنابراین اگر صادقانه چشم اندازی خود را
باز کنیم و به دنیای اطراف خود نگاه کنیم می بینیم
که راهی که در پیش گرفته ایم کم کم در حال نزدیک
شدن به بن بست است که این امر جامعه بشری را
در معرض نابودی قرار خواهد داد. بنابراین بباید تا در
مورد راهکار این معضل و ساختن آیندهای روشن و با
سعادت برای خود و فرزندانمان صحبت کنیم و راهکاری
عملی و کاربردی برای آن ارائه دهیم. در بخش بعدی
کتاب در این باره صحبت کرده و با ارایه راهکارهای
عملی در حل مشکل خودپرستی راه نجات از این بلای
بزرگ را بررسی خواهیم کرد.

فصل دوم:

ناجی

«ناجی»؛ چه واژه عمیقی؟! به راستی در طول تاریخ چه انسان‌هایی که از شدت درد و رنج از اعماق قلبشان فریاد زند و دعا کردند تا فردی بباید و جهان را از غبار غم‌ها و مشکلات برهاند.

چه انسان‌های ستمدیده‌ای که آرزو دارند تا کسی بباید و دنیا را از بند بی‌عدالتی‌ها و سختی‌ها رها کند تا آنها هم طعم خوش زندگی را بچشند. به راستی چقدر خوب می‌شد اگر کسی می‌آمد و بهشت را بر روی زمین ما می‌ساخت. حتی تصور این امر هم هوش از سرانسان می‌رباید! اما آیا واقعاً چنین چیزی امکان پذیر است؟! باید گفت بله! این امر امکان پذیر است، اما نه به شکلی که ما تابحال فکر می‌کردیم که باید اتفاق بیفتد یعنی به تنها‌ی! اما معنای این گفته چیست؟ معنی آن

این است که این کار به تنها یی و توسط یک فرد قرار نیست اتفاق بیفتد بلکه یک کار جمعی است و نیاز به مشارکت اکثر انسان‌ها دارد و فقط چراغ راه آن و دستور کار آن باید مشخص شود که ما در ادامه کتاب سعی در تشریح آن خواهیم داشت.

خواست بخشش و نوع دوستی



تابحال در مورد خواست «خودپرستی» صحبت کردیم اما اکنون می‌خواهم شما را با یک خواست جدید آشنا کنم و آن خواست «بخشش» است. البته نه آنکه فکر کنید این خواست تازه کشف شده باشد، خیر؛ این خواست از بی‌نهایت با ما بوده است و در کنار خواست خودپرستی به کار خود ادامه داده است؛ اما تنها مشکل آن بوده است که خواست «بخشش» هرچه را که به خواست «خودپرستی» ما داده است به این دلیل که ما کارکرد درست آن را نمی‌دانستیم، شکلی نامناسب و ناقص به آن داده است. در اینجا به نکته مهمی برخورده‌ی کنیم و آن اینکه خواست خود پرستانه ما در ذات خود چیزی بد و مضر نیست، بلکه با تشکیل جوهر وجودی



ما تمام ما را شکل می‌دهد؛ اما تنها مشکل این است که ما کار کردن با آن را خوب بلد نیستیم.

خواست بخشش را همان نور خالق، طبیعت کلی یا نیروی برتر می‌نامیم. اسمی که برای آن انتخاب می‌کنیم مهم نیست، مهم این است که باور داشته باشیم چیزی قدرتمند، بخشنده و نورانی در سرتاسر جهان هستی وجود دارد و هر لحظه سعی در این دارد که لذت و نعمت را برای ما بوجود آورد؛ اما وقتی به خواست خودپرستانه ما برخورد می‌کند، خواست ما شکلی نامناسب به آن می‌دهد. حال کسی که دین داریا فردی معمولی است می‌خواهد اسم آن را خدا بگذارد یا کسی که به خدا اعتقاد ندارد اسم آن را نیروی کلی طبیعت بگذارد یا هرچیز دیگر، فقط باید به این واقعیت برسیم که نیروی عظیم در اطراف ما وجود دارد که هر لحظه قصد این دارد تا ما را به کمال یافته‌ترین حالت وجودی خودمان برساند، حالتی که انسان‌ها در آن غرق در نور، لذت، هارمونی و هماهنگی هستند و این فقط با قرار دادن این خواست در بین خواسته‌های خودخواهانه خودمان

به صورت درست امکان‌پذیر است.

ویژگی خواست «بخشش» تمایل به بخشیدن و حمایت کردن است، بنابراین اگر ما هم می‌خواهیم خواست «خودپرسی» خود را با آن تنظیم کنیم و هرچه خواست بخشش قصد آن را دارد تا به ما بدهد را به صورت درست دریافت کنیم باید رفتاری شبیه به آن داشته باشیم تا نیمه گمشده خواست خودپرسی را به روی آن نصب کنیم یعنی خواست بخشش. آنگاه است که کمال اتفاق خواهد افتاد؛ زیرا خواست خودپرسی بدون خواست بخشش نیرویی ناقص است، و زمانی به کمال خواهد رسید که خواست بخشش بر روی آن سوار شود.

کار کرد خواست بخشش



ساده‌ترین توضیح را در مورد خواست بخشش
و دلیل نیاز به آن را شرح دادم، حال خواهیم دید
چگونه باید رفتارهایی که مطابق با خواست
بخشش است را انجام دهیم تا نیمه گمشده
خودمان را کامل کنیم.

همانطور که از خود واژه مشخص است بخشش به
معنای تمایل داشتن به بخشیدن چیزی از خودمان
به فردی دیگر است. خوب این شاید چیزی ساده
به نظر برسد و اولین چیزی که به ذهن ماضطور
کند این باشد، بسیار خوب خیلی‌ها در جهان
وجود دارند که اهل بخشش هستند یا اینکه خود
ما هم گاهی اوقات یا همیشه چیزهایی از خودمان
را به دیگران می‌بخشیم. در اینجا باید بگوییم در این

نوع از بخشش یعنی بخشش خداگونه یا طبیعت گرا (فرقی نمی‌کند)، شما چیزی را که از وجود خود می‌بخشید کاملاً باید بدون قید و شرط باشد، این یعنی چه، یعنی اینکه نباید چیزی را که می‌بخشید برای رضای خودتان باشد بلکه باید کاملاً برای رضای دیگران این کار را انجام دهید. بگذارید کمی این مسئله را باز کنیم و با موشکافی بیشتر آن را شرح دهیم.

ما می‌بینیم که خیلی از انسان‌ها کارهای خیرخواهانه انجام می‌دهند به عنوان مثال سلبیریتی‌های معروف را می‌بینیم که به کشورهای فقیر می‌روند و یا کمک‌های مالی به انسان‌های فقیر می‌کنند؛ اما سؤال من این است؛ به راستی تا چه حد مطمئن هستید که این کمک‌ها فقط به خاطر آن انسان‌های فقیر است؟ اگر به عمق این کار رجوع کنیم می‌بینیم هرچند انسان‌ها معمولاً این کارها را برای دلایل مختلفی انجام می‌دهند، اما همه آنها نه یک نیت بخشنده بلکه یک دلیل خودپرستانه دارند. معمولاً انجام چنین کارهایی برای بالا بردن وجهه خودمان در بین عموم و یا آرام کردن حال خراب

درونى خودمان است تا وجدان بيدار شده خودمان را با آن التيام بخشيم و البته علتهاي مختلف ديگري هم مى تواند داشته باشد اما در نهايىت همه آنها به خودمان برمى گردد و دليلى جز برای حالات درونى خودمان ندارد.

باید گفت اگر قرار است چيزی از طرف ما به مخلوقات داده شود هر چند که آن يك چيز مالى يا فيزيکى نباشد (زيرا مى تواند هر چيزی باشد فقط مهم آن است که قصد ما مراقبت و مواظبت از ديگران باشد يعني هرچه را برای خود مى پسنديم برای ديگران هم بپسنديم و هر آنچه برای خود نمى پسنديم برای ديگران هم نپسنديم)، فقط باید برای سعادت و خشنودی آن فرد يا جامعه باشد نه خشنودی خودمان. تنها در اين صورت است که در عين حال که ما در جوهر وجودي خودمان يعني خواست خودپرستى قرار داريم، آن را خالى كرده و توسط خواست بخشش صيقل مى دهيم و از خواست خودپرستى بهترین استفاده را خواهيم كرد؛ زира در نهايىت ما چيزى جز خواستهاي خود پرستانه نيسيم، اما با اين کار آنها را به كاملترین و زيباترین

نحو شکل خواهیم داد. به عنوان مثال من انسان پول دوستی هستم و این یک خواست خودپرستانه است، حال اگر این پول پرستی را برای دیگران بخواهم یعنی خواست من این باشد که دیگران در رفاه باشند و فقر را حس نکنند، آنوقت است که می‌گوییم خواست خودپرستانه با خواست بخشش ادغام شده و کمال بوجود آمده است.

موضوع مهم دیگری که وجود دارد آن است که وقتی خواستها اینگونه با یکدیگر ادغام می‌شوند و خواست بخشش به صورت درست به کار گرفته می‌شود، خود این خواست به کاملترین شکل کارها را هدایت خواهد کرد. به عنوان مثال شما وقتی فقط با خواست خودپرستانه به تنها یی خواستار ثروت اندازی هستید، آن ممکن است به هرجایی کشیده شود و بدشکل‌ترین و ناقص‌ترین حالات را بوجود آورد؛ ولی وقتی خواست بخشش به آن صورت که در بالا شرح دادم بر روی این خواست قرار بگیرد، خود این خواست متعادل‌ترین و زیباترین حالت ثروت اندازی را برای همه بوجود خواهد آورد، مانند اینکه یک جسم بُزنده وقتی در

دست انسانی عصبانی قرار گیرد و دیگران را با آن زخمی کند، اسم آن مجروح کردن و صدمه زدن به دیگران می‌شود، ولی وقتی در دست یک جراح زیر دست قرار گیرد و جان انسانی را با آن نجات دهد، نام آن انسانیت و لطف و هنر در حق مخلوقات می‌شود. بنابراین در اینجا می‌بینیم نیت و خواست انسان در انجام دادن کارها چقدر مهم است و چگونه مفهوم و کارکرد اعمال را مشخص می‌کند.

در ادامه نکته‌ای کلی که باید به آن اشاره کنم این است که اگر تنها ده الی بیست درصد جامعه هم در شروع به کار برای اصلاح بشری همراهی کنند کافی است تا تأثیر آن را بروی کل دنیا را ببینیم. زیرا وقتی خواست بخشش حتی توسط ده درصد جامعه به کار گرفته شود آنچنان شیرینی و لذت خاصی در جامعه منعکس می‌کند و چنان معجزاتی را از خود نشان می‌دهد که ناخودآگاه افراد دیگر جامعه هم به سمت آن کشیده می‌شوند و مشتاق دستیابی به آن می‌شوند؛ مانند میدان قوى مغناطيسى که هر چيزی را به سمت خود می‌کشاند. باید همیشه به باد داشته باشیم که قرار بر این نیست که فردی

به زور به سمت آن جذب شود، بلکه باید از روی اراده آزاد و با چشیدن طعم آن به سوی آن جذب شود و شاید این کلیدی‌ترین نکته در مورد کار با این خواست در جامعه باشد و مطمئناً خالق یا طبیعت هم همین را از ما می‌خواهد.

انسان هزاران سال طعم تلخ گام برداشتن در راهی که به زور و اجبار از طرف دیگرانی که فکر می‌کردند راه آنها درست است، را چشیده است. چه انسان‌هایی در این اجبار کردن‌ها تحقیر شده‌اند، چه بسیار کسانی که در این راه کشته شدند و چه بسیار کسانی که ایمان خود را از دست داده‌اند؛ زیرا هیچ کس خالقی را که به زور می‌خواهد خودش را به مخلوقاتش تحمیل کند، نمی‌خواهد. همانطور که در سطور بالا گفته شد مسلمان خالق همیشه کاملترین، زیباترین و شیرین‌ترین احساسات، اعمال و نیروهای را به سمت ما می‌فرستد، اما این خواست خودپرستانه ناقص ما است که به آن نیروهای نورانی بدشکل ترین، تلخ‌ترین و تاریک‌ترین اشکال را می‌دهد. به راستی که اگر تاریکی وجود نداشت

روشنایی معنایی پیدا نمی‌کرد، اگر تلخی وجود نداشت شیرینی چه معنایی می‌داشت. بنابراین خودپرستی هم برای ما مقدس است زیرا بدون آن ما هیچوقت به دنبال بخشش نمی‌رفتیم، زیرا تاریکی خودپرستی، روشنایی بخشنده‌را برای ما معنادار می‌کند.

بنابراین دوستان و هم نسلان من، وقت آن رسیده که از دل تاریکی خودپرستی دست به دست هم داده و از آن بیرون رفته و در دریای روشنایی بخشش، غوطه ور شویم. من غم و اندوه گسترهای را که در این زمان ما در تمام جهان پخش شده است درک می‌کنم. پوچی و تنها‌یی انسان‌ها را به چشم می‌بینم و قسم به وجود مقدس تمام انسان‌ها تنها راه رهایی از این بحران‌ها نه این راه به بن بست رسیده خودخواهی و خودبینی بلکه فقط مراقبت و مواظبت از تمام مخلوقات است. دیگر خواستهایی مانند ثروت اندوزی، قدرت طلبی، شهرت طلبی و غیره جوابگوی روح پرسشگر انسان‌ها مخصوصاً نسل جدید ما نیست. این خواسته‌ها دیگر به آخر خط خودشان رسیده‌اند،

انسان در ناخودآگاه خودش به دنبال خواستی جدید
و ارضاکننده و ابدی می‌گردد و آن چیزی نیست
جز خواست بخشش. ما به فرزندانمان باید این
سبک از زندگی را هدیه دهیم، سبکی که در آن من
قدرت طلب هستم اما برای رضای مخلوقات، من
فرد شهرت طلبی هستم اما برای خشنودی خالق
و مخلوقات او. نه آنکه به آنها بیاموزیم که دنیا
یک بازی است و هر کس اول باشد برنده است، اگر
بازی را نبری تو یک شکست خورده‌ای، اگر نخوری
خورده می‌شوی،... وای بر ما که چه افکار پوچی را
در سر فرزندانمان می‌پرورانیم!

طبیعت یا خالق؟



اگر در نوشهای قبل دقت کرده باشد واژه طبیعت و خالق همانند و مترادف هم دانسته شده و در کنار هم قرار گرفته‌اند که در این باره لازم است توضیحی کلی برای آن ارائه شود. اولین و مهمترین نکته در مورد این موضوع این است که باید به باد داشته باشیم اگر خداوند بخشنده است و میل شدیدی به دادن نعمات و لذت‌ها به ما دارد، خوب چگونه این کار را انجام می‌دهد؟ آیا اینکه او یک جایی در بالای آسمان یا بهشت یا هرجایی نشسته است و به ما خوبی می‌کند درست است؟ خوب چگونه این کار را انجام می‌دهد؟ توسط چه ابزاری قرار است به ما ببخشد؟ مسلمًاً باید ردپایی و علائمی از این بخشنده‌گی خود برای ما

قرار دهد تا ما با دیدن آنها به وجود بخشنده‌ی ایمان بیاوریم. اما زمانی که به این جهان پر از آشوب و پوج و افسرده نگاه می‌کنیم نه تنها بخشنده‌ی از او نمی‌بینیم بلکه بیشتر از آن شاهد شر، عذاب و شکنجه شدن هستیم، گویی که او دارد ما را بازخواست می‌کند و یا اصلاً نه، خدایی وجود ندارد که بخواهد یا نخواهد کاری برای ما انجام دهد. پس مسلمًاً وقتی فردی چنین حرفهایی به شما بزند اولین سؤالی که از او خواهید داشت این است که اگر خالق بخشنده است پس آن لذتها و نعمتها کجاست؟ چرا هر روز که می‌آید زندگی سختتر می‌شود، چرا به جای آن لذتها همیشه ما غمها و سختی هایش را دیده‌ایم. و اگر راستش را می‌گویی دلیلی برای حرف هایش بیاور. اولین و تنها جوابی که به این سؤال‌ها می‌توان داد این است که ما به طبیعت و اتفاقات اطراف خود یک نگاه کلی نداریم. اگر ما تمام طبیعت و نیروهای موجود در آن را به صورت یک کل واحد بنگریم به چند پاسخ جالب می‌رسیم.

۱. اول آنکه خالق همان طبیعت است که به



صورت انواع و اقسام نیروها و تأثیرها در اطراف ما وجود دارد و پشت هر اتفاق و اجزایی، نیرویی وجود دارد که ما آن را نیروی خالق می‌نامیم، یعنی هیچ چیز در طبیعت بر ما آشکار نخواهد شد، قبل از آنکه خالق آن را برای ما شکل دهد، پس بنابراین، خالق یا طبیعت هر دو یکی است؛ زیرا خالق از طریق طبیعت اطراف ما، سعی در تأثیرگذاری بر ما دارد.

۲. اگر تمام نیروها، اجزا و تأثیرات طبیعت حتی انسان‌ها (انسان‌ها هم جزوی از طبیعت اطراف ما هستند) و هر چیزی که ما در بیرون از خود حس می‌کنیم را به صورت یک کل و یک واحد بینیم، به نتیجه‌ای جالب می‌رسیم و آن این است که تمام آن نیروها و تأثیرات قصد آن را دارند که با فشار آوردن بر ما به هارمونی و هماهنگی برسند، یعنی کاری کنند تا انسان‌ها به عنوان اشرف مخلوقات به جای دور شدن از هم و آسیب زدن به هم، با هم همکاری، تعامل و مراقبت داشته باشند. حال خواه آن فشارها از طریق رنج باشد یا لذت، اگر یک دیدگاه کلی به موضوع داشته باشید خواهید دید که در آخر،

طبیعت یا خالق ما را از طریق این فشارها به سوی مراقبت از هم می‌کشاند؛ زیرا ما در آخر راه متوجه خواهیم شد که درمان درد ما چیزی جز مراقبت و بخشندگی نسبت به همنوع خودمان نخواهد بود. اگر ما بتوانیم بخشندگی را نسبت به انسان‌ها داشته باشیم می‌توانیم آن را نسبت به همه اجزای طبیعت نیز داشته باشیم زیرا انسان بالاترین مرحله طبیعت است و همه طبیعت در درون آن است، پس مراقبت از انسان یعنی مراقبت از کل طبیعت.

۳. در ادامه مطلب قبل باید گفت که تمام این نیروها و حالات از خدایی است که واحد است و این خودپرسی ماست که آن را به اشکال و اقسام نیروها می‌بینید.

۴. تمام این نیروها و اجزا کیفیتی دارند و از چیزی تشکیل شده‌اند که همه آن، در وجود من است. یعنی من و آنها کاملاً در آفرینش از یک گوهر و عنصر وجودی می‌باشیم. پس بنابراین بین من و اجزای دیگر طبیعت هیچ تفاوتی وجود ندارد و به خاطر عنصر وجودی یکسان در همه ما، اگر آسیبی

به آنها برسد به من رسیده است و اگر پیشرفت و شادی در آنها صورت بگیرد، در من صورت گرفته است. به طور کلی می‌توان اینطور بیان کرد که "دنیا در درون من است" و من اجزای دیگر طبیعت را به صورت تکه‌های جداگانه می‌بینم، زیرا خودپرستی به من اینطور القا می‌کند تا بتوانم به آنها آسیب برسانم، اما اگر من دیگران را تکه‌ای از خودم می‌دیدم، مطمئناً هرگز به آنها آسیب نمی‌رساندم. این را می‌توان در آناتومی بدن انسان نیز مثال زد، اجزای بدن در سیستمی قرار دارند که همه با هم مرتبط هستند یعنی اگر برای کبد اتفاقی بیفتد تمام اجزای بدن درگیر می‌شود و اگر قلب مشکلی داشته باشد تمام بدن تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد. دقیقاً همین سیستم در زندگی بشری هم وجود دارد و ما در یک بدن و سیستم قرار داریم و تمام رفتارهای ما در کل سیستم تأثیرگذار است.

صالحان و بزرگان ما به خودی خود به روحانیت و خواست بخشش نرسیده‌اند بلکه با تأمل و اندیشیدن در اطراف و محیط خود به این نتیجه رسیده‌اند که هر آنچه می‌آید از منبعی واحد

است که به ما زندگی می‌بخشد و نام آن را خداوند یا خالق گذاشتند. خداوندی که گاه با رنج هایش و گاه بالذت هایش قصد آن را دارد که ما رفتابمان شبیه به رفتار او یعنی بخشنده شود. مانند پدری که کامل است و دوست دارد فرزندش هم مانند او شود. بنابرین این کار را گاه با تنبیه و گاه نیز با پاداش انجام می‌دهد. و دقیقا برای این است که محمد پیامبر سالها در غاری تنها نشست و در دنیای اطراف خود تأمل کرد تا آن منبع واحد را کشف کند و موسی پیامبر در آن سالهای تنها‌ی خود در بیابان مسلمانًا مشغول تفکر و اندیشیدن در این راز بود. شکی نیست که چرا غ راهنمای آنها بزرگ مردی بود به نام ابراهیم نبی که سرخ و دیدگاه اولیه را به آنها داد و آن بزرگ مردان و پیامبران با دیدگاه روشن خود و آموزه‌های ابراهیم نبی توانستند به عمق درک از خالق دست یابند. مطمئناً بزرگان دیگری هم در سرتاسر دنیا بوده‌اند که هر کدام گوشه‌ای از این دانش بزرگ را به دست آورده‌اند و سعی در آن داشتند تا آن را در هر گوشه از جهان به همنوعان خود تعلیم دهند.

دنیایی در آمیخته با خواست بخشش



ما سالهای بی‌شماری با خواستهای خودخواهانه و خودپرستانه خود پیش رفته‌ایم و نتیجه آن را مشاهده کرده‌ایم. فرزندان ما دیگر با پول، ثروت و شهرت و چیزهایی از این دست خوشحال نمی‌شوند، این همین طور درباره خود ما و هر چه را که به دست می‌آوریم صدق می‌کند، لذت به دست آوردن آرزوها و خواسته‌هایمان خیلی زود از بین می‌رود. دنیا به منبعی برای استرس ما تبدیل شده است. هر لحظه منتظر آن هستیم تا یک بیماری جدید بیاید و یا یک جنگ جهانی آغاز شود. اگر به اعماق وجودی خود برگردیم خواهیم دید که چیزی جدیدتر می‌خواهیم چرا که دیگر خواستهای قبلی کارکرد خودشان را برای ما از

دست داده‌اند. حال ببایید جهانی را تصور کنیم که در آن همه انسان‌ها با خواست بخشش زندگی می‌کنند و هر انسانی برای سعادت و مراقبت از دیگران کاری انجام می‌دهد، زیرا خداوند اینطور می‌خواهد و این هدف طبیعت و زندگی است.

اول از همه باید به دو نکته اشاره کرد. نکته اول آنکه در ابتدای کار نیازی نیست که حتماً به همه انسان‌ها بخشش کنیم، زیرا مسلمان هنوز در آن مرحله از بشریت قرار نداریم که همه خواهان آن باشند که به دیگران ببخشند؛ چراکه در حال حاضر در دنیاگی زندگی می‌کنیم که خیلی از انسان‌ها قصد آسیب زدن و سوءاستفاده از دیگران را دارند، پس ما این کار را خیلی با احتیاط انجام خواهیم داد و در این راه برای آنها که هنوز در عذاب خودپرسی قرار دارند دعا می‌کنیم که هرچه زودتر به خواست بخشش دست پیدا کنند و طعم شیرین آن را بچشند. نکته دوم این است، همانطور که در قسمت‌های قبل کتاب نیز اشاره شد این کار قرار نیست با صدرصد مردم دنیا آغاز شود. اگر این کار حتی با ۱۰ درصد مردم

جهان نیز آغاز شود مطمئناً آنقدر طعم آن شیرین
 و ظاهر آن زیبا خواهد بود که بقیه افراد جامعه
 هم به مرور زمان جذب آن خواهند شد و هیچ
 زور و فشاری برای ادامه آن لازم نیست؛ زیرا زمانی
 که با چشیدن طعم خوش چیزی به آن جذب
 شوید همیشه عاشق آن خواهید ماند نه آنکه با
 زور و اجبار به چیزی علاقه مند شوید. حال بیایید
 کمی به دنیایی قدم بگذاریم که در آن خواست
 بخشش مد روز است و انسان‌ها آن را می‌پسندند
 و آن را در زندگی اجرا می‌کنند.

بدن انسان چه زمانی دچار سرطان می‌شود؟
 این اتفاق وقتی روی می‌دهد که سلول‌های
 قسمتی از بدن از هارمونی و تعادل خارج می‌شوند
 و دیگر با هم هماهنگ نباشند بنابراین آنها خارج از
 سیستم تنظیم شده بدن شروع به تکثیر می‌کنند،
 آنوقت است که بدن دچار سرطان می‌شود. حال
 می‌توان این هماهنگی سیستم را، در کل هستی
 مشاهده کرد. برخلاف برخی از نظریه‌های علمی که
 می‌گویند دنیا تصادفی به وجود آمده است، اگر با
 دقیق نگاهی به سیستم کلی جهان هستی بیندازیم،

خواهیم دید هر بخش از آن با هارمونی و تعادل
خاص خود در حال کار است که نتیجه آن حیات
جاری است که شاهد آن هستیم. مگر می‌شود
اجزا و سیارات منظومه شمسی این چنین دقیق در
سر جای خودشان با سرعت درست و در یک زاویه
درست در حرکت باشند تا حیات و هستی را شکل
دهند و آن وقت ما آن را تصادفی بنامیم؟! چطور
می‌توان پروسه تولد انسان را تصادفی دانست،
پروسه‌ای که در آن موجودی زنده از مقداری ناچیز از
آب منی شکل گرفته و دارای حیات می‌شود و چگونه
است که خداوند مهر آن موجود زنده را در دل پدر
و مادرش قرار می‌دهد تا او را پرورش داده و تبدیل
به جزئی مهم و بزرگ از طبیعت کنند. علاوه بر این
شگفتی‌ها باید گفت گاه حوادثی چون همه گیری
بیماری کرونا با پیچیدگی هایش و تنش‌هایی که
ایجاد کرد توانست هنرمندانه به انسان‌ها درس
زنگی بدهد. آیا تابحال به این فکر کرده‌اید که
طرز فکر انسان‌ها و افکار و حالات روحی آنها تا
چه اندازه نسبت به قبل از این حادثه بزرگ تغییر
کرده است؟

پس چگونه می‌توان همه این اتفاقات را در
پیرامون خود ببینیم و بگوییم همه آنها تصادفی
است؟!

وقتی اجسامی مانند سنگ و خاک با هارمونی خود چنین جهان هستی و ستارگان و سیاراتی را به وجود آورده‌اند، حال جهانی را تصور کنید که در آن انسان‌ها با هارمونی و تعادل و مراقبت از هم کار کنند. آنگاه آنچه که انسان به عنوان بالاترین مرحله طبیعت با هارمونی خود خلق خواهد کرد بسیار دیدنی خواهد بود. جهانی که در آن زنان، مادران همه بشریت خواهند بود و دیگر هیچ مرد و فرزندی وجود نخواهد داشت که از مهریانی یک مادر بی‌بهره باشد و مردان جامعه مانند کوههای استوار، معاش، رزق و روزی روحانی و جسمانی را برای فرزندان و زنان جامعه فراهم خواهند کرد. فرزندان و کودکان از همان کودکی خود، راه و رسم بخشندگی و انسان دوستی را فرا خواهند گرفت و انسان‌ها همیشه در تکاپوی آن هستند که ضعف‌ها و کمبودهای دیگران را پر کنند. آنکه پرجنب و جوش و بیش فعال است

می‌کوشد ضعفهای دوست تبل و بی‌روحیه خود را پر کند، آنکه قوی است حامی هم نوع ضعیف خود خواهد بود، آنکه ثروتمند است حامی دوستان فقیر خود و آنکه با هوش است تکمیل‌کننده دوست کم هوش خود خواهد بود و آنگاه است که سرطان بشری درمان خواهد شد.

به راستی این حقیقت جهان هستی است که آنکه ما را خلق کرد بر ما فشار می‌آورد تا ما مانند او شویم. یعنی موجوداتی بخشنده که از همنوعان خود مراقبت کنیم. نه آنکه به آنها آسیب برسانیم. آنگاه است که تمام رمز و راز طبیعت و نیروی خالق بر ما آشکار خواهد شد، زیرا ما خود شبیه به خالق می‌شویم. آری، با آشکار شدن تمام رمز و راز جهان این حقیقت که «خداآنده انسان را از صورت خود آفرید و از نفس خود در او دمید» بار دیگر آشکار شده و انسان خواهد توانست تا مانند خدای خود بخشنده و مهربان باشد و در پیشگاه او بنشینند.

مانسلی هستیم که بیشترین آسیب‌های

روحی را در حال تجربه کردن هستیم، زیرا قرار است این فشارها ما را به شروع روند اصلاح و ادار کند تا نور خداوند را در جهان برای آیندگان و خودمان گسترش دهیم. تمام آنچه که نیروی کل طبیعت از ما می‌خواهد آن است که از اجزای آن و مخصوصاً انسان‌ها مراقبت کنیم. وقتی اینکار را انجام دادیم با آن نیروی بخشندۀ در کیفیت و عملکرد یکسان خواهیم شد و آنگاه تمام اسرار جهان بر ما آشکار خواهد شد، زیرا ما با آن نیرو و کیفیت یکی خواهیم بود و خواهیم فهمید که چگونه تمام عالم کار می‌کند.

با امید روزی که انسان‌ها مانند تمام اجزای طبیعت با هارمونی و مراقبت از هم کار کنند و قسمتی مقدس و نورانی را با هم شکل دهند. بخشی بزرگ از طبیعت که وقتی چرخ دنده‌های آن به درستی و درجای درست قرار گیرند و بچرخدن نوری عظیم و وجودی حیرت آور را در کل جهان هستی شکل می‌دهند. روزی که مادران پیامبران و صالحان را در رحم‌های خودشان حمل خواهند کرد و کودکان از همان کودکی راه و رسم نوع دوستی

را فرا خواهند گرفت و مردان بزرگی که حامیان روحانی این مادران و کودکان خواهند بود.

شاید خیلی از شما خوانندگان بگویید که بسیاری در آرزوی دست یافتن به چنین دنیایی بودند و هستند اما این خواسته جز مشتی خرافات و آرزوها و رویاهای واهمی نیست و دنیای زشت و پوچ کنونی هیچوقت اصلاح نخواهد شد. اما باید گفت انسان‌ها همیشه در طول تاریخ با به خطر انداختن خود شجاعتهای بی‌شماری از خود به نمایش گذاشته‌اند و زمانی که در انجام کارهای بزرگ در کنار هم بوده‌اند، شاهد بوده‌ایم که چه نتایج بزرگی داشته است. بنابریان این کار هم نیاز به کمی شجاعت و همکاری دارد و شکی نیست نتیجه‌ای شگرف و بزرگ خواهد داشت. چراکه این مهم، هدف و مقصود از خلق‌ت انسان است و خداوند چیزی جز این از ما نمی‌خواهد و هر آنچه هست و خواهد بود در این هدف بزرگ خلاصه می‌شود. همانطور که در سطور بالا گفته شد اگر حتی ده درصد از جمعیت نیز چنین شجاعتی از خود نشان

داده و قدم در این راه بگذارند، خواهیم دید که چگونه انسان‌های دیگر هم به آن سمت کشیده خواهند شد؛ زیرا طعم دلپذیر آن را حس خواهند کرد. باید گفت اگر تا به امروز این هدف بزرگ محقق نشده است و ما نتوانسته‌ایم چنین دنیابی را بسازیم شاید بخاطر آن بوده است که چراغ راه و دستور کار مناسبی نداشته‌ایم؛ اما امروز وقت آن رسیده است که با روشن کردن چراغ، نقشه راه را به درستی ترسیم کنیم و مطابق آن پیش برویم؛ چراکه مشکلات و سختی‌هایی که طبیعت به سوی ما فرستاده است ما را تحت فشار قرار داده است تا راه حلی برای آنها پیدا کنیم و مطمئن باشید که مناسب‌ترین راه برای حل مشکلات چیزی جز آنچه گفته شد نمی‌باشد.

باید در سیستم مالی، تربیتی، آموزشی، درمانی و غیره، این نیروی بخشندۀ را چراغ راه خود قرار دهیم و آنگاه خواهیم دید که تمام این سیستم‌ها چگونه شکوفا خواهند شد و چگونه بیشترین و کاملترین اثرگذاری را خواهند داشت. امروزه که تمام سیستم‌های ما بر اساس خودپرستی شکل

گرفته است، مشاهده می‌کنیم که آنها روزبه روز کارایی خود را از دست می‌دهند. وقتی به سیستم مالی جوامع خود نگاه می‌کنیم چیزی جز فقر، نابرابری، اقساط و بدھی، تبعیض و کار کردن تا سر حد مرگ برای لقمه نانی را نمی‌بینیم. وقتی به سیستم تربیتی و آموزشی خود نگاه می‌کنیم چیزی جز اصولی پوچ برای کودکانمان نمی‌بینیم زیرا نسل جدید ما با سؤالاتی عمیق دست و پنجه نرم می‌کنند و ما نمی‌توانیم دیگر جواب آنها را بدھیم و از طرفی سیستم آموزشی ما در صدد تربیت انسان‌هایی است که باید یاد بگیرند همیشه اول باشند نه برابر، همیشه به دنبال ثروت اندوزی و شهرت و قدرت باشند و خود را با مسایل فیزیکی سرگرم کنند در صورتی که ما امروز با نسلی مواجه هستیم که دیگر با خواسته‌هایی که پدران و مادرانشان با آن ارضاء می‌شدند، راضی نمی‌شوند. دیگر نمی‌توان این نسل و نسل‌های بعدی را با خواسته‌هایی مانند ثروت، قدرت و شهرت ارضاء کرد، آنها چیزی فراتر از این چیزها می‌خواهند و ما به عنوان نسل‌های قبل‌تر از آن‌ها موظف هستیم که

آن را به آنها بدهیم، حتی اگر آنها ندانند که دقیقاً آن چیز چیست؛ زیرا همانطور که قبل‌اهم اشاره شد ما تابحال مانند نایبینایی بوده‌ایم که در روشنایی راه می‌رفتیم. هر چند در دریای نور و بخشندگی بودیم اما آن را نمی‌دیدیم و نمی‌دانستیم که آن چیست و چگونه باید با آن کار کرد.

با توجه به آنچه گفته شد و اینکه راهی و رای خودپرستی هم وجود دارد و کارکرد آن نیز ترسیم شد، لازم است تا خود و کودکان خود را با آن آشنا کنیم تا جوابگوی خواسته‌های جدید که در آنها ظهرور کرده است باشیم و آنها را به دنیای بینهایت و ابدی هدایت کنیم. کودکان و نسل‌های جدیدی که دیگر با خواسته‌های قدیمی و از کار افتاده ارضا نمی‌شوند، بتابراین باید راه و روشی جدید برای زندگی به آنها ارائه کرد؛ راه و روشی که به بینهایت وصل است و نه تنها دیگر مثل خواسته‌های قدیمی به بن بست نمی‌رسد بلکه همیشه جاودانه و کامل است، چراکه به نیروی خالق و طبیعت وصل است و همیشه چیزهای جدید و شگفت‌انگیز برای ما به ارمغان می‌آورد.

در اینجا لازم است نگاهی به سیستم پزشکی و درمانی داشته باشیم. بر طبق شواهد تاریخی در دوران باستان در بخش‌هایی از جهان، پزشک و درمانگر به صورت دوره‌ای بابت سالم بودن مردم از حاکم شهر یا خود مردم پول دریافت می‌کردند. به این معنا که هرچه مردم شهر سالم‌تر بودند پزشک مبلغ بیشتری پول دریافت می‌کرد و اگر مردم آن شهر یا منطقه بیشتر دچار بیماری می‌شدند پزشک هم فقیرتر می‌شد، بنابراین پزشک تمام توان خود را برای سلامتی مردم به کار می‌برد. حال اگر نگاهی به سیستم پزشکی امروز بیندازید خواهید دید که سیستم کنونی کاملاً متفاوت است. سیستمی که گویا تنها هدف آن کسب درآمد از بیماری انسانهاست. انگار سیستمی بنا نهاده شده است که در آن مردم هرچه بیمارتر باشند آن سیستم ثروتمندتر خواهد بود، بنابراین خواست خودپرستانه ما به صورت سیستماتیک به ما فشار می‌آورد تا مردمی بیمار تولید کنیم تا ثروتمندتر شویم. دقیقاً همین رویه در سیستم بانکی نیز دیده می‌شود. این سیستم در صدد

است تا همیشه مردمی بدھکار و تا خرخره در قسط و بدھی داشته باشد تا کنترل آن مردم را در دست داشته و به ثروت خود بیفزاید. البته مسلم است که مقصود از این نوشه به هیچ عنوان سرزنش کردن کسی نیست و اینکه بگوید افرادی که چنین سیستم‌هایی را اداره می‌کنند انسان‌های پلیدی هستند و باید با آنها مقابله کرد، بلکه تنها هدف آن به نمایش گذاشتن قدرت خودپرستی است و اینکه اگر خواست بخشش را با آن درآمیخته نکنیم چه ویرانی‌ها و آسیب‌هایی بوجود خواهد آورد. مسلماً هر انسانی در حد خود و جایگاه خود با خودپرستی دست و پنجه نرم می‌کند که در این راه علاوه بر خود به همنوعان خودش نیز آسیب می‌زند، که در این راستا اگر در راس قدرت یا ثروت نیز باشد نسبت به فردی که معمولی‌تر است به همان اندازه خودپرستیش ویرانگرتر خواهد بود؛ بنابراین آنچه در این بین اهمیت دارد خودپرستی و درمان آن است و اینکه هرکسی به اندازه خود با آن درگیر است.

آدم و حوا



اگر به عمیق‌ترین لایه‌های طبیعت رجوع کنیم همواره دو حالت اصلی را می‌بینیم و اگر حالت سومی هم باشد از برهم کنش آن دو بوجود می‌آید، مانند تاریکی و روشنایی، مثبت و منفی، نر و ماده، گرما و سرما و... در انسان به عنوان اشرف مخلوقات و دارای بالاترین مقام طبیعت آن دو حالت به شکل زن و مرد خود را نشان می‌دهد که بزرگان و حکیمان و پیامبران ما برهم کنش این دو را به اسم رابطه آدم و حوا نام نهادند. بنابراین اگر انسان اشرف مخلوقات است و بالاترین و بیشترین تأثیر را در طبیعت داشته باشد، پس رابطه این دو یعنی زن و مرد (آدم و حوا) بر تمام دیگر اجزای جهان هستی بسیار تأثیرگذار خواهد بود. بنابراین اگر این

دو بتوانند رابطه خود را اصلاح و بر پایه بخشندگی بنا نهند، گامی بسیار بزرگ و شگفتانگیز در زندگی خواهیم برداشت. در این باره لازم است تا کمی هم درباره تأثیر خواست خودپرستی و بخشندگی در این دو صحبت کرد؛ اما باید قبل از آن باز هم تاکید کرد که بحث‌ها و تحلیل‌ها در این مورد بسیار کوتاه و مختصر بوده و تنها به نوعی جنبه آشنایی برای شما با این دانش عظیم را دارد و اگر روزی فرا برسد که ما آماده اصلاح خود باشیم، مسلماً تمام قسمت‌های زندگی و طبیعت از طریق آن قابل تحلیل و بررسی خواهد بود.

جالب است بدانید که اگر نگاهی به اطراف خود و رابطه‌های جاری در آن داشته باشید خواهید دید که اکثر زنان و مردان از رابطه‌های خود ناراضی هستند. در این زمان زنان بی‌شماری را می‌بینیم که یا از احساسات آنها سوءاستفاده شده است یا گلایه دارند که مردان درک و قدرت حمایت از آنها را ندارند. از طرفی مردان دیگر میلی به ازدواج یا حمایت از زنان ندارند و رابطه‌های زودگذر یا با مسئولیت کمتر را ترجیح می‌دهند. از طرفی آن‌ها

هم از این گلایه دارند که زنان خواسته‌های غیر معقولانه از آنها دارند و مردان را زیاد در بند خود اسیر می‌کنند و آزادی را از آنها می‌گیرند. علاوه بر این علتهای بی‌شمار دیگری در رابطه‌های بین زن و مرد وجود دارد که به صورت کلی به آن پرداخته شده است. حال تأثیر خواست خودپرستانه و بخشش را در این مورد بررسی خواهیم کرد.

در ابتدا باید گفت براستی ما از رابطه بین یک مرد و زن چه چیزی می‌خواهیم؟ آیا تا بحال آن را از دیدگاه طبیعت و خالق نگاه کرده‌ایم، و آیا تابحال موشکافی کرده‌ایم که به راستی خداوند در رابطه بین زنان و مردان از آنها چه می‌خواهد. خودپرستی بزرگ شده‌ما، امروزه برای زنان این تصور را به وجود آورده است که از مردان یا احساسات شدید و عشق فراوان و ابدی می‌خواهند یا مسائل فیزیکی و ثروت و چیزهای دیگر؛ یا آنکه فکر می‌کنند اگر با مردی ازدواج کردند باید او را محدود کنند تا فقط برای آنها باشد؛ از طرفی مردان هم دیگر مثل پدران و نسل‌های پیشین

مسئولیت پذیر نیستند. آنها نه تنها خواستهای زنان را در حد توانشان برآورده نمی‌کنند بلکه خیانت و بی‌مسئولیتی در آنها بیداد می‌کند.

حال باید دید طبیعت چه مدل از رابطه‌ای را از ما می‌خواهد. در جواب آن باید گفت؛ خاصیت و خمیرمايه زن این است که از مرد برآوردن نیازهای زندگی اش را می‌خواهد و در مقابل بن مایه و جوهر مرد هم این است که بر طبق آنچه طبیعت او را موظف کرده است عمل کند یعنی اینکه نیازهای زن را بطرف کند. حالا باید دید در این رابطه چه چیزی شکل خواهد گرفت؟ اگر این رابطه بر پایه بخشندگی شکل گیرد، مرد با جان و دل آن چه را که زن می‌خواهد به او می‌بخشد و این بزرگترین لذت را برای زن فراهم خواهد کرد. حال خواه آن خواست روحانی در مورد خداپرستی و ادراک از طبیعت باشد و خواه مربوط به معاش و نیازهای فیزیکی زن باشد؛ فرقی نخواهد کرد چراکه وقتی زن آن را دریافت کرد به زیباترین، خوش فرمترین و رویایی‌ترین شکل آن را شکل می‌دهد و به دنیا عرضه خواهد کرد.

بله!! لازم است در ادامه بگوییم موضوع جالبی را در مورد حوا کشف کرده‌ایم و آن این است که زن خاصیتی شگفت‌انگیز دارد. او قدرت تبدیل همه چیز به زیبایی را دارد. او برعکس مرد که معمولاً همه چیز را شلخته و درهم دارد، به همه چیز شکلی زیبا می‌دهد. برای همین است که گفته می‌شود مار (وسوشهای خودپرسی) زن را گول زد و ما به زمین تبعید شدیم؛ زیرا در آخر زن است که کار را تمام می‌کند و به کارها و اعمال بشریت شکل می‌دهد. به «رحم» یک زن نگاه کنید، به راستی چگونه است مایه‌ای ناچیز و با مقداری کم، از بدن مرد می‌گیرد و آن را پرورش داده و به موجودی زنده تبدیل می‌کند و بعد هم خداوند مهر آن موجود را در دل آن زن قرار می‌دهد تا برای او زندگی و حیات بیافریند و به زندگی ادامه دهد. به راستی این معجزه زن است که از ناچیزترین دریافت‌هایش از مرد چیزهایی شگفت‌انگیز می‌آفریند و اوست که با بزرگی یا کوچک بودن خود تعیین می‌کند که ما در جهنم یا در بهشت باشیم. از طرفی مسلماً مردان با سخت کوشی و استقامت خود آن مواد

اولیه و آن دانش‌ها و رزق و روزی‌های فیزیکی و روحانی را برای پرورش زنان و فرزندان خود فراهم می‌کنند. بنابراین با این مقدمه دو موضوع مهم را در این بیان مشاهده می‌کنیم:

۱. هر دو بخش طبیعت به یک اندازه مهم و ارزشمند هستند و تنها با همکاری و هارمونی با هم است که می‌توانند زندگی را بسازند.
۲. کارکرد واقعی آنها را دریافتیم و فهمیدیم طبیعت به صورت واقعی از آنها چه می‌خواهد و چه هدفی در رابطه این دو موجود دنبال می‌شود و ماحصل این رابطه روحانی چه خواهد بود؟

بله؛ کودکان و فرزندانی که پیامبران و حکیمان نسل‌های آینده ما خواهند بود. مهمترین نتیجه در این رابطه به وجود آوردن فرزندانی صالح و حکیم می‌باشد. اگر مرد واقعاً مواد روحانی و جسمی را به صورت خالصانه به زن ارزانی دارد و زن به زیباترین و روحانی‌ترین شکل آنها را بسته بندی کند و شکل دهد مطمئناً آن چیزها به صورت اتوماتیک به فرزند منتقل خواهند

شد و کل جامعه موظف خواهند بود که فرزندان را به این صورت بپروراند. بنابراین به نتیجه‌های جالب رسیدیم و آن این است که مهمترین بخش از زندگی زن و مرد بوجود آوردن فرزندانی صالح خواهد بود تا با خواست بخشش و نوع دوستی در همان رحم و نطفه بزرگ شده باشند.

حال بیایید تا نگاهی به رابطه‌های امروز بیندازیم. در دنیای امروز همه مافقط به فکر خود هستیم. مردان فقط به فکر راحتی خود هستند و نمی‌خواهند از خود برای زنان و فرزندان گذشت کنند و زنان به جای آنکه به فکر وظیفه اصلی خود یعنی تربیت فرزندان صالح و وظیفه مادرانه برای بشریت باشند، اکثراً به فکر مسایل عاطفی و فیزیکی خود هستند. آنها مردان را برای خود و در جهت اراضی این خواسته‌ها می‌خواهند در حالی که مهمترین هدف در رابطه زن و مرد در وهله اول تربیت فرزندان صالح و آماده کردن آنها برای اصلاح نسل‌های آینده می‌باشد.

اما وقتی به نسل‌های گذشته نگاهی می‌اندازیم

می‌بینیم که گذشتگان ما به صورت طبیعی وظیفه خود را می‌دانستند. مردان پناه زنان و فرزندان بودند و زنان هم فرزندان را برای آینده تربیت می‌کردند و کسی چیزی بیشتر از آن نمی‌خواست؛ در حالی که در زمانه کنونی رابطه‌ها آنقدر پیچیده شده است که همه ما می‌ترسیم تا به سمت آن برویم و حتی وقتی به سمت آن می‌رویم از پیچیدگی و دردسرهای آن فرار کرده و جدا می‌شویم

صحبت‌های پایانی

نمی‌دانم اینک که این کتاب را به نگارش در می‌آورم آیا کسی به آن توجه خواهد کرد یا نه، نمی‌دانم آیا این کلماتی که از اعمق قلب و ادراکاتم از جهان هستی و خالق بیرون آمده است به دل کسی می‌نشینند یا خیر؛ اما اگر روزی این اتفاق افتاد و این کتاب کوتاه توجه کسی را جلب کرد، امیدوارم و از صمیم قلبم آرزو می‌کنم که انسان‌ها این راهکار جامع را برای حل مشکلات بشری بپذیرند و شروع به اصلاح خود و تمام بشریت کنند. این راهکار جامع کاری با دین، مسلک، نژاد یا قومیت انسانی ندارد، بلکه تنها از انسان‌ها می‌خواهد کمی به فکر مراقبت و محافظت از هم نوعان خود باشند و آنگاه خواهند دید چه رازهایی از جهان هستی بر آنها آشکار خواهد شد. آنگاه خواهند دید راه حل رفع تمام مشکلات در آن بوده است. شاید این راه

خیلی ساده باشد اما وقتیکه قدم در آن می‌گذارید خواهید دید که دروازه‌های دنیای جدیدی بر شما باز خواهد شد. انسان ریسک‌ها و اکتشافات بزرگی در طول تاریخ داشته و هزینه‌های گزافی هم با بت آنها پرداخته‌اند، پس بباید برای یکبار هم که شده با این کشف بزرگ بشری این کار بزرگ را به صورت اجتماعی به سرانجام برسانیم. در آن صورت قدم در راهی هدفمند خواهیم نهاد که ثمره آن را خواهیم دید.

باور کنید اینکه ما در گوشه‌ای بنشینیم، کسی و چیزی برای نجات ما نخواهد آمد. بلکه ما باید دست به دست هم ناجی هم باشیم و دنیا را به سعادت و کمال برسانیم. زمانی در دوران‌های بسیار کهن اجداد ما در کمال و سعادت به صورت طبیعی زندگی می‌کردند، اما با خوردن از سیب ممنوعه بود که به این خودپرستی عظیم و ویرانگر سقوط کردند. کار آنها نشان می‌دهد که انسان به شدت به دنبال داشتن اراده آزاد است، بنابراین خودش خواست که با قلبش و با اراده خود در آن خواست بخشش زندگی کند و در حال حاضر که ما ثمره این خودپرستی و زندگی

بدون خواست بخشش را دیده‌ایم، وقت آن است
که دوباره دست به دست هم به خواست بخشش
برگردیم و این بار این بی‌نهایت ازلی برای ما زیباتر
خواهد بود؛ چراکه این بار آن را خود و با خواست
خویش انتخاب کرده‌ایم. تمام این سختی‌ها و
مشقت‌هایی که از لوت وجود خودپرسی تحمل
کرده‌ایم، فقط بخاطر آن بوده است که بفهمیم
چقدر به خواست بخشش و نیروی خالق در زندگیمان
نیازمندیم و این بار با اراده آزاد خودمان به آن رجوع
خواهیم کرد.

نمی‌توانم شبی آرام سرم را بربالین خواب بگذارم
وقتی می‌بینم هم نوعی از من و تکه‌ای از خداوند در
جایی از دنیا با فقر و نابرابری سرمی‌کند، نمی‌توانم
لحظه‌ای آرام باشم وقتی زنی در هر گوشه‌ای از دنیا
برای بی‌مسئلوبیتی مردی که به آن تکیه کرده است
ناراحت، شکست خورده و آشفته است؛ زنانی که از
نبودن مردانی مسئولیت پذیر در تنها‌ی خود غمگین
هستند، این موضوع مرا آزده خاطر می‌کند وقتی
می‌بینم مردان درگیر مسائلی مانند خوددارضایی،
اعتیاد، فقر مالی و بیماری‌های جنسی هستند

چرا که آنها نمی‌توانند زندگی شادی با زنان داشته باشند. برای کودکان و بزرگتران و خواهران کوچکتر از خود ناراحتم وقتی که می‌بینم آنها با گشودن چشم به جهان شاهد منزجر کننده‌ترین و پوچترین حالات دنیا اطرافشان هستند. افکارم درگیر نوجوانانی است که کسی آنها را درک نمی‌کند و همه می‌خواهند آنها را با راههایی قدیمی و از کار افتاده سرگرم کنند در حالی که آنها به دنبال چیزهایی نو و تازه از این دنیا کهنه هستند اما دریغ از آنکه کسی چیزی دیگر در دست ندارد که به آنها بدهد.

به راستی چرا ما باید در گوشه‌ای بنشینیم و به خود بگوییم که دنیا همین هست که هست و باید آن را به حال خود رها کرد. کجاست آن شجاعت نسل‌های پدران و مادران ما، کجاست آن اساطیر کهن و قهرمانان ما؛ آن نسل‌هایی که با شجاعت و ایمان خود کوهه‌ها را جابجا می‌کردند، بزرگترین و عمیق‌ترین دانش‌ها را کشف می‌کردند و در دل هر چیز شگفت‌انگیزی بدون هیچ ترسی قدم می‌گذاشتند. ما فرزندان همان نسل‌ها هستیم. درست است که گرد ویرانی خودپرستی ما

را ضعیف و افسرده و بی‌انگیزه کرده است اما اگر
بار دیگر قدرت پدرانمان را در خود باور کنیم و در دل
این هدف جدید قدم بگذاریم، دوباره نسل‌هایی
شکوفا، قادرمند و رویایی خواهیم ساخت و بهشت را
دوباره بر روی زمین بربنا خواهیم کرد.

اگر روزی این کتاب به سرمنزل مقصود خود
رسید و در جریان مسیر این زندگی در جای درست
خود با نظر و لطف خداوند قرار گرفت و نظر و
توجه جهان را به خود جلب کرد بدانید که به
کمک تک تک شما نیاز داریم تا این کار بزرگ را با
یکدیگر به سرانجام برسانیم.

به امید دیدن روزهای شگفت‌انگیز و زیبا

دوست دار شما محمد...